



# Pattern of recognizing and analyzing the security environment

*Ahmad Reza Radan<sup>1</sup>*

Article Type: Scientific Research

Received: 2022.1.10

Accepted: 2022.2.4



DOR: 20,1001,1,25381946./SSJ.2022,98241

## *Abstract*

Despite the close and deep connection between the security environment and the process of formulating and prescribing security strategies, there is no specific framework and model for analyzing and explaining the relationship between the two; Therefore, the present study, by asking the question of what is the relationship between a country's security environment and its security strategies, has tried to provide an analytical model in this field, a specific methodological framework for recognizing and analyzing the security environment and its relationship with Provide security strategies. The main hypothesis of the present study is that the security environment is an input and input actor of the management system and the formulation of its security strategy. This input is processed in the process of environmental perception and perception that decision makers have of security environment data, and its output emerges by looking at strategic orientations and in the form of known actions and decisions such as security strategy.

## *Key Words*

security environment, strategy, celebration pattern, security

---

1. Assistant Professor, Department of Internal Security, Faculty of Security, Amin University of Law Enforcement, Tehran, Iran, rahbordi@police.ir

# الگوی شناخت و تحلیل محیط امنیتی

احمد رضا رادان<sup>۱</sup>

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۱۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰



فصلنامه مطالعات راهبردی ناجا، سال ششم، شماره ۴ (پیاپی ۲۲) - زمستان ۱۴۰۰\* ۳۸-۵

DOR: 20,1001,1,25381946./SSJ.2022,98241

## چکیده

با وجود ارتباط وثیق و عمیق بین محیط امنیتی و فرآیند تدوین و تجویز استراتژی‌های امنیتی، چارچوب و الگوی خاص و مشخصی برای تحلیل و تبیین رابطه میان این دو وجود ندارد؛ از این رو، پژوهش حاضر با طرح این پرسش که چه ارتباطی میان محیط امنیتی یک کشور و استراتژی‌های امنیتی آن وجود دارد، تلاش کرده‌است تا ضمن ارائه یک الگوی تحلیلی در این زمینه، چارچوب روش‌شناختی مشخصی برای شناخت و تحلیل محیط امنیتی و ارتباط آن با استراتژی‌های امنیتی ارائه نماید. فرضیه اصلی پژوهش حاضر این است که محیط امنیتی یک بازیگر ورودی و نهاده نظام راهبردی و تدوین استراتژی امنیتی آن محسوب می‌شود. این ورودی در فرآیند ادراک محیطی و دریافتی که تصمیم‌سازان از داده‌های محیط امنیتی دارند، پردازش شده و خروجی آن با نگاه به جهت‌سازهای راهبردی و در قالب کنش‌ها و تصمیمات شناخته‌شده‌ای همچون استراتژی امنیتی بروز و ظهور می‌یابد.

**واژگان کلیدی:** محیط امنیتی، استراتژی، الگوی تجلیل، امنیت

## مقدمه

هر کشور در محیطی عمل کرده و در تعامل با آن محیط و تحت تأثیر ویژگی‌ها و تحولات آن محیط قرار دارد و بر آن محیط نیز تأثیر می‌گذارد. این محیط دارای جنبه‌ها و جلوه‌های گوناگونی است که مرتبط با یکدیگرند و یکی از این ابعاد، جلوه استراتژیک و امنیتی است. محیط امنیتی هر کشور، یک محدوده جغرافیایی است که فرصت‌ها، چالش‌ها و تهدیدهای آن کشور در آن تعریف می‌شود و به شدت تحت تأثیر متغیرهای محیط داخلی و بین‌المللی است. جغرافیا، تاریخ، فرهنگ، انباشت قدرت ملی، کیفیت و کمیت مردم و نوع رهبری و سایر عوامل قدرت در تعیین مرزها و چگونگی محیط امنیتی تأثیر مستقیم دارد. دولت‌ها در طول حیات خود هیچ‌گاه در محیطی آرام

۱. استادیار گروه امنیت داخلی، دانشکده امنیت، دانشگاه علوم انتظامی امین، تهران، ایران rahbordir@police.ir

و بی خطر قرار نداشته‌اند و هرگاه که ضعیف شدند، در معرض چالش‌ها و مورد هجوم خارجی قرار گرفته‌اند و فقط انباشت قدرت داخلی در این کشورها توانسته‌است خطرها و مشکلات انبوه محیطی را کنترل کند. تحولات پیرامونی شامل تحولات منطقه‌ای و جهانی - اعم از تحولات مثبت یا منفی - قادر است محیط امنیتی دولت‌ها را دگرگون کرده و بر این اساس، در کنار تهدیدها، فرصت‌هایی استثنایی را نیز فراهم آورد. این تحولات تأثیر مستقیم و تعیین‌کننده‌ای در محیط امنیتی و نحوه تعامل بازیگران با آن برجای گذاشته‌است. مقابله با این تهدیدها و همچنین، بهره‌مندی از این فرصت‌های استثنایی، به انباشت قدرت ملی و نیز مدیریت و برنامه‌ریزی دقیقی نیاز دارد و در این میان، استراتژیست‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در این چارچوب برعهده دارند. استراتژی امنیت ملی دولت‌ها بر اساس تصویری ترسیم می‌شود که در هر دوره از محیط امنیتی وجود دارد و واکنشی به چالش‌ها، تهدیدها و فرصت‌های برخاسته از محیط است که بسته به اهداف، منافع، ارزش‌های اساسی و میزان قدرت آن، گستره این محیط امنیتی نیز متفاوت خواهد بود. این موضوع باعث شده‌است تا هر دولتی محیط امنیتی خود را در عرصه‌های منطقه‌ای، جهانی و یا فقط در مرزهای بلافصل سرزمین خویش تعریف نماید. با وجود آنکه محیط امنیتی دارای پایداری خاصی است که از آنارشیک بودن آن برمی‌خیزد، اما معمولاً عواملی نظیر نظریه‌ها، هنجارها و نهادها در سطوح داخلی و خارجی موجب می‌شوند تا تصویری منعطف‌تر از این محیط مطرح شده و شرایط برای تعامل و همکاری فراهم شود؛ از این رو، محیط امنیتی در مقاطع مختلف می‌تواند تصاویر متفاوتی را ارائه کرده و استراتژی دولت‌ها نیز بر اساس این وضعیت دچار تحول شود؛ بنابراین، درک و شناخت محیط امنیتی در پیشبرد اهداف، طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی استراتژی امنیتی هر کشور از اهمیتی کلیدی برخوردار می‌باشد.

با وجود ارتباط وثیق و عمیق بین محیط امنیتی و فرآیند تدوین و تجویز استراتژی‌های امنیتی، چارچوب و الگوی خاص و مشخصی برای تحلیل و تبیین رابطه میان این دو وجود ندارد؛ از این رو، پژوهش حاضر با طرح این پرسش که چه ارتباطی میان محیط امنیتی یک کشور و استراتژی امنیتی آن وجود دارد، تلاش می‌کند تا ضمن ارائه یک الگوی تحلیلی در این زمینه، چارچوب روش‌شناختی مشخصی برای شناخت و تحلیل محیط امنیتی و ارتباط آن با استراتژی‌های امنیتی ارائه نماید. طبق فرضیه‌ای که این پژوهش حول آن به بحث و بررسی پرداخته‌است، محیط امنیتی یک بازیگر ورودی و نهاد نظام راهبری و تدوین استراتژی امنیتی آن محسوب می‌شود. این ورودی در فرآیند ادراک محیطی و دریافتی که تصمیم‌سازان از داده‌های محیط امنیتی دارند، پردازش

شده و خروجی آن با نگاه به جهت‌سازهای راهبردی و در قالب کنش‌ها و تصمیمات شناخته‌شده‌ای همچون استراتژی امنیتی بروز و ظهور می‌یابد. در تبیین فرضیه فوق از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده‌است.

### مفهوم محیط امنیتی و ویژگی‌های آن

در تعریف عام از محیط، آن را مجموعه عوامل محاط‌کننده انسانی و غیر انسانی ملموس و ناملموس می‌دانند (دورتی و فالتز جراف، ۱۳۷۴: ۱۳۴). تعریفی دیگر، محیط امنیتی یک کشور را هنگامی خوب می‌داند که احتمال وقوع جنگ در آن اندک باشد و در صورت وقوع جنگ نیز امکان پیروزی در آن بالا باشد (تانگ، ۱۳۸۴: ۱۷۱). باری بوزان به جای محیط امنیتی از واژه "مجموعه امنیتی" نام می‌برد که به نحوه توزیع قدرت و الگوهای دوستی و دشمنی اشاره می‌کند (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۱۹). استفان والت به جای موازنه قدرت موردنظر واقع‌گرایان در یک محیط امنیتی، بحث ارزیابی محیط امنیتی را بر اساس امکان تهدیدزایی، ارزیابی قدرت، ویژگی جغرافیایی، مقاصد و انگیزه‌های تهدیدزایی موردبررسی قرار می‌دهد (تانگ، همان: ۱۷۰). محیط امنیتی محصول تعامل عوامل متعددی است که در مجموع، ساختار و موازنه قدرت را شکل می‌دهد. این محیط همچنین، هم عوامل قدرت، ضعف، تهدید و فرصت یک کشور را تعیین می‌کند و هم از آن کشور به شدت تأثیر می‌پذیرد. در نظام بین‌الملل کنونی، محیط امنیتی کل نظام و محیط امنیتی هر کشور دارای ویژگی‌هایی است که برای شناخت محیط امنیتی شناخت این ویژگی‌ها ضروری است. این ویژگی‌ها به قرار زیر اند (امینیان، ۱۳۹۰: ۵ - ۸).

۱. **پیچیدگی:** محیط امنیتی تحت تأثیر عوامل متعددی قرار دارد که این عوامل خود دارای پیچیدگی زیادی هستند و در نتیجه، محیط امنیتی بسیار پیچیده می‌باشد؛ به طور مثال، محیط امنیتی ایران به دلایلی متفاوت، حتی از پیچیدگی بیشتری برخوردار است؛ به گونه‌ای که حتی آمریکا با هزینه کردن میلیاردها دلار و به کارگیری تمامی ابزار اطلاعاتی و موسسات پژوهشی خود، هنوز نتوانسته‌است تصویر صحیحی از این محیط به دست آورد و در نتیجه، اغلب اقداماتش در این محیط به پیچیده‌تر شدن آن انجامیده و به نتایجی برخلاف خواست و منافع آمریکا منتهی گردیده‌است.

۲. **تلون، فرآیند و متغیر بودن:** تغییر و عدم ثبات از ویژگی‌های محیط امنیتی است. وضعیت‌ها در محیط استراتژیک پایا، جامد و همیشگی نیست و به راحتی تغییر شکل می‌دهد و فرصت‌ها

همانند برف در برابر آفتاب بخار می‌شود؛ به‌طور مثال، مقایسه تصویر افغانستان در سال‌های گذشته و پس از خروج امریکا از این کشور، با تصویر امروزین این کشور و نیز جایگاه امریکا و رژیم اشغالگر قدس در منطقه و مقایسه وضعیت آنها در یک دهه پیش، این مسئله را روشن‌تر می‌سازد.

**۳. غیر خطی بودن:** شاید به‌دلیل عوامل پیشین، تحولات در محیط امنیتی همانند معادلات جبری خطی نیست که با افزایش یک مسئله و یا وارد کردن یک عامل، به‌راحتی نتیجه مشخصی حاصل گردد؛ بلکه باید اذعان داشت که معادلات مشخص و کاملاً قابل پیش‌بینی نیست؛ به‌طور مثال، افزایش قدرت و نیروهای نظامی امریکا در منطقه خاورمیانه در سه دهه گذشته، نه‌تنها باعث افزایش موقعیت و قدرت امریکا نشد بلکه برعکس، مشکلات غیرقابل حلی را برای آن کشور ایجاد نمود.

**۴. غیر قابل پیش‌بینی بودن:** عوامل مختلف در محیط استراتژیک از جمله عوامل پیش‌گفته باعث می‌شود که این محیط قابل پیش‌بینی نباشد. تمام مراکز اطلاعاتی و مراکز تحقیقاتی کشورها، سالانه هزینه می‌کنند و تمام ابزار پیشرفته و عوامل اطلاعاتی و محققان خود را به کار می‌گیرند تا محیط‌های استراتژیک و سمت‌وسوی آنان را پیش‌بینی کنند اما هنوز به موفقیت چندانی دست نیافته‌اند؛ به‌طور مثال، یک سال پیش در منطقه خاورمیانه، وضعیت کنونی منطقه و کشورهای یمن، سوریه، عراق و تونس، برای سازمان‌های اطلاعاتی و مراکز تحقیقاتی قابل پیش‌بینی نبود.

**۵. اثر پروانه‌ای:** در هواشناسی گاه یک عامل کوچک تأثیرات بسیار زیادی در آب‌وهوای مناطق بر جای می‌گذارد و در نتیجه، بسیاری از پیش‌بینی‌ها نادرست از آب درمی‌آیند؛ فقط به این خاطر که تأثیر آن عامل نه‌چندان مهم، در نظر گرفته نشده بود. در مسائل منطقه‌ای، به‌طور مثال، می‌توان خودسوزی یک جوان در تونس را مثال زد که سرآغاز تحولاتی شد که به سرنگونی بن‌علی، مبارک، قذافی، عبدالله صالح و تحولات گسترده دیگری انجامید؛ به‌عبارت دیگر، خودسوزی یک جوان در تونس به بیداری اسلامی و سرنگونی روسای چهار کشور منجر شد.

علاوه‌بر ویژگی‌های پیش‌گفته، می‌توان موارد مهم دیگری را نیز نام برد که در محیط امنیتی هر کشور موثر است و از مهم‌ترین آنها "معطوف به آینده بودن" و "تأثیر متقابل و مدام محیط داخلی و خارجی" است. این ویژگی‌های پیچیده و غیرقابل تشخیص در سایر علوم نیز مورد دقت قرار گرفته‌است و از جمله در رشته ریاضی، فیزیک، مهندسی و هواشناسی، نظریه‌ای به نام "نظریه آشوب" برای کنترل این عوامل غیرقابل پیش‌بینی به وجود آمده‌است. این نظریه در مسائل علوم اجتماعی نیز کاربرد گسترده‌ای دارد. درواقع، محیط امنیتی بسیار پیچیده و متغیر بوده و از

حساسیت‌های فوق‌العاده‌ای برخوردار است؛ بنابراین، سؤال از چیستی محیط امنیتی و سازوکار آن، سئوالی صرفاً نظری ارزیابی نمی‌شود و دارای نتایج کاربردی‌ای است که اولویت و ارائه پاسخ به آن را آشکار می‌کند.

### سطوح محیط امنیتی

کشورهای جهان از نظر تعامل با سایر کشورها و ملت‌ها، در چندین محیط متفاوت زندگی می‌کنند. در تعریف عملیاتی محیط آمده‌است: «محیط آن چیزی است که بر روی ما اثر دارد و ما باید آن را مدیریت نماییم». به بیان دیگر، محیط همیشه در تعریف یک سیستم معنی و تبیین می‌شود؛ از این رو، می‌توان گفت که «محیط آن چیزی است که بر روی هر سیستم اثر مشخص داشته باشد و هر سیستم نیاز به کنترل و مدیریت آن دارد». برای محیط هر سیستم، تقسیم‌بندی‌هایی وجود دارد که هر کدام از آنها الزامات، اقتضائات و کارکردهای خاص خود را داراست. از یک دید کلی، محیط را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

۱. **محیط داخلی** هر کشور که از آن به‌عنوان "محیط ملی" نیز یاد می‌شود؛

۲. **محیط بیرونی** هر کشور که از آن به "محیط بین‌المللی" تعبیر می‌گردد.

برخلاف محیط داخلی که دارای سلسله‌مراتب، برخوردار از تقسیم منطقی وظایف و کارکردها، و توزیع نسبتاً عادلانه و مقبول می‌باشد، ساختار محیط خارجی، بر اساس چینش افقی واحدها، تشابه وظایف و کارکرد آنها و نیز توزیع نامناسب قدرت میان دولت‌ها است. بر این اساس، نوعی هرج‌ومرج و عدم اطمینان وجود دارد که طبق آن، اولویت اصلی همه دولت‌ها، حفظ بقا در آن وضعیت است و به‌خاطر عدم تعادل قدرت میان آنها، قطب‌بندی قدرت ایجاد می‌شود. نتیجه این ساختار این است که هر دولت در درجه نخست، به قدرت خویش تکیه کند و سپس برای تضمین بقای خود در قبال دولت‌های قدرتمند، به اتحاد و ائتلاف روی آورد؛ از این رو، نگاه همه دولت‌ها نسبت به محیط امنیتی، به‌طور طبیعی، بدبینانه و نامطمئن است؛ چراکه به‌خاطر تحولات و تغییر وضعیت قدرت دولت‌ها در داخل و خارج، موازنه‌ای که از اتحادها ایجاد می‌شود، پایدار نخواهد بود و هر آن ممکن است بر اثر به‌هم‌خوردن موازنه قدرت، امنیت آنها در معرض آسیب جدی قرار گیرد. با وجود تلاش‌هایی که برای کاهش وضعیت هرج‌ومرج‌گونه نظام بین‌المللی در قالب اندیشه‌ها، نظریه‌ها و توافق‌های میان دولت‌ها و در نتیجه آن، سازمان ملل و چارچوب نظام امنیت جمعی جلوه‌گر شده‌است، اما هنوز هم مولفه‌های قدرت‌محور از نقش تعیین‌کننده‌تری در مقایسه با

دیگر سازوکارهای بین‌المللی برخوردار هستند و کمابیش داور نهایی قدرت باقی مانده است. محیط بیرونی یا بین‌المللی، خود، به دو گونه زیر قابل تجزیه است:

الف) محیط ایستا: محیطی است که به دلیل عدم تنوع و تکثر، عدم تحرک و جنبش متغیرهای آن، قابل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی است.

ب) محیط پویا: محیطی است که به دلیل برخورداری از پیچیدگی و تنوع و تکثر متغیرهای آن، به راحتی قابل پیش‌بینی و تحلیل نیست.

### محیط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

**محیط منطقه‌ای:** این محیط، جغرافیای پیرامونی کشور در ارتباط با محیط ملی را در بر می‌گیرد و بلافاصله بر روی محیط ملی تأثیر می‌گذارد. "محیط منطقه‌ای" منطقه‌ای است که یک کشور در آن زیست می‌کند و در حال دگرگونی است؛ از آن جهت که ائتلاف‌های جدید، اضمحلال ائتلاف‌های قدیم، جهت‌گیری‌های جدید در اهداف و استراتژی کشورها، دگرگونی در موازنه قدرت و عواملی دیگر از این قبیل می‌تواند بر استراتژی یک کشور تأثیرگذار باشد. هر دولتی به‌طور ناخواسته، درون یک یا حتی چند منطقه قرار دارد و این امری جبری تلقی می‌شود. برای نمونه، جمهوری اسلامی ایران در منطقه غرب آسیا (شامل زیر سیستم شرق مدیترانه، خلیج فارس، آسیای مرکزی، قفقاز و آسیای جنوب غربی) قرار دارد. ممکن است برخی از دولت‌ها به دلایلی نخواهند در معادلات یک منطقه قرار گیرند و تلاش کنند تا با چشم‌پوشی از حضور در معادلات خاص آن منطقه، بخشی از مناطق همجوار دیگر به حساب آیند؛ اما این موضوع در پیامدهای مسائل سیاسی و امنیتی منطقه بر آن کشور تأثیری ندارد و از تأثیرات آن کشور بر منطقه مذکور نیز نمی‌کاهد. همچنین، ممکن است یک دولت از سوی دول منطقه‌ای مورد پذیرش قرار نگیرد و این موضوع نیز از تعاملات امنیتی آن دولت و سایرین چیزی نمی‌کاهد. به همین دلیل، حضور، تأثیرپذیری و تأثیرگذاری درون یک منطقه با درجاتی خاص، ذاتی دولت‌ها خواهد بود. در تعریف منطقه گفته شده است: «ناحیه‌ای از جهان است که کشورهای عضو آن از نظر جغرافیایی به یکدیگر نزدیک‌اند و از نظر خارجی، بین آنها روابط متقابلی برقرار است» (کرمی، ۱۳۸۰: ۵۲). از این نظر در منطقه مزبور، فعالیت‌های هر یک از اعضا تأثیر زیادی روی سیاست‌های اعضای دیگر بر جای می‌گذارد.

در بیشتر موارد، مناطق را بر اساس سرزمین‌های مشخص مانند قاره‌ها تعیین می‌کنند که این یک تقسیم‌بندی بسیار ساده است. برای تشخیص مناطق، کاربرد معیارهای متفاوت، ترکیب منطقه‌ای

متفاوتی را به وجود می‌آورد. رایج‌ترین معیارهایی که برای منطقه‌بندی کشورها به کار رفته‌اند عبارتند از: معیارهای جغرافیایی، معیار نظامی - سیاسی، معیار اقتصادی و معیار مبادلات. انتخاب مجموعه کشورهای خاص به‌عنوان منطقه، به‌طور معمول، تابع تعریفی دل‌خواهانه بوده‌است (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۱۳). از این رو، آنچه اهمیت دارد، ارزشی است که در حوزه مطالعات بین‌المللی به مطالعات منطقه‌ای داده شده‌است و دیدگاه‌های گوناگونی را پیرامون آن به وجود آورده‌است.

**محیط فرامنطقه‌ای:** منظور از "محیط فرامنطقه‌ای" کل نظام بین‌الملل است که دستخوش دگرگونی دائمی است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظام دو قطبی، یک محیط جدید بین‌الملل پدید آمد که در حال گذار است. اینکه این نظام در حال گذار از چه ویژگی‌هایی برخوردار است و چه سمت‌وسویی دارد، مسائلی است که درک آن ضروری است. بدیهی است که شکل نظام بین‌الملل به‌ویژه ساختار آن - دو قطبی یا چند قطبی بودن - بر استراتژی کشورهای موثر است و چنانچه در هر یک از این محیط‌ها، دگرگونی به وجود می‌آید، این دگرگونی‌ها در محیط یک کشور، هم ایجاد فرصت خواهد کرد و هم ایجاد محدودیت. علاوه بر این، این تحولات می‌تواند موجب آزاد شدن نیروهایی گردد که فشارهایی را بر کشورها تحمیل نماید؛ بنابراین، باید با شناخت و درک درست از این دگرگونی‌ها به شناخت فرصت‌ها از یک سو و چالش‌ها از سوی دیگر، دست یافت.

هر کشور در یک محیط (شامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی) قرار گرفته‌است که به‌عبارتی، محیط امنیتی آن محسوب می‌شود و این محیط، موجد فرصت‌ها و چالش‌هایی برای کشورها است و هر کشور باید بر اساس اهداف خود به تشخیص منافع خود بپردازد و سپس به دنبال نیل به آن اهداف برآید. با توجه به دگرگونی و تحولات محیطی، ممکن است هم اهداف و هم ابزار و هم روش‌ها دگرگون شوند. درک صحیح و سریع دگرگونی‌ها، می‌تواند به انطباق صحیح و سریع با دگرگونی‌های محیطی منجر شود؛ بر این اساس، استراتژیست‌ها وظیفه دارند که تحولات محیطی را تبیین نموده و شرایط فهم دگرگونی‌ها را فراهم نمایند. به این ترتیب، طراحی استراتژی با تبیین تحولات محیطی آغاز و با دگرگونی محیط ذهنی تصمیم‌گیرندگان و در نتیجه، با انطباق با شرایط جدید با تصمیمی خردمندانه عملی می‌گردد.

## نظریه‌های عمده در خصوص محیط امنیتی

### ۱. نظریه موازنه تهدید

برخلاف کسانی که مسائل منطقه‌ای را با تصویر منازعه‌آمیز واقع‌گرایان در مورد جهان مغایر



می‌دانند، نواقع گرایان همچون واقع‌گرایان سنتی، منطقه‌گرایی و ظهور صف‌بندی‌های منطقه‌ای را مانند شکل‌گیری اتحادها می‌دانند. از نظر آنها هر منطقه‌ای را باید در قالب بزرگ‌تر - یعنی نظام بین‌الملل - قرار داد. بر این اساس، گروه‌بندی‌های منطقه‌ای در اثر فشارهای خارجی شکل می‌گیرند. نواقع‌گرایان روی سیاست قدرت واقع‌گرایانه تأکید دارند و با وجود تحولات ناشی از پایان جنگ سرد، نظر آنها در مورد قدرت هنوز باقی است. یکی از مسائلی که برای آنها اهمیت زیادی دارد، تأثیر سلطه (هژمونی) قدرت‌های بزرگ روی شکل‌گیری ترتیبات منطقه‌ای است که این موضوع می‌تواند به چهار شیوه با شکل‌گیری ترتیبات و ساختارهای منطقه‌ای پیوند داشته باشد. نخست، گروه‌بندی‌های منطقه‌ای ممکن است برای ایجاد توازن در مقابل یک قدرت سلطه‌گر (هژمونیک) بالفعل یا بالقوه به وجود آیند؛ دوم، نهادهای منطقه‌ای ممکن است برای محدودسازی یا مهار یک قدرت سرکرده در قالب نهادهای مذکور به وجود آیند؛ سوم، کشورهای ضعیف‌تر ممکن است برای دریافت امتیازات ویژه‌ای، به ایجاد ترتیبات منطقه‌ای با مشارکت یک قدرت منطقه‌ای مسلط (هژمون) تن در دهند؛ و چهارم اینکه، خود قدرت سرکرده ممکن است به‌دلیلی به ایجاد نهادها علاقه‌مند باشد (کرمی، همان: ۶۰).

نواقع‌گرایی در نهایت، روی ساختارهای نظام بین‌المللی و سیاست قدرت‌های بزرگ تکیه دارد و در مورد تأثیر عوامل خارجی بر روی منطقه و در مورد منطق تعاملات استراتژیک - در صورت روشن بودن هویت و منافع بازیگران - اطلاعات خوبی به ما می‌دهد، ولی در مورد تأثیر عوامل داخلی، مرحله پس از آغاز همکاری منطقه‌ای و تأثیر این همکاری روی برداشت بازیگران از هویت و منافع خویش حرف زیادی برای گفتن ندارد. آنها درباره رقابت دولت‌های سودجو در یک جهان هرج‌ومرج گونه بسیار داد سخن می‌دهند، اما هویت و منافع بازیگران را بررسی نمی‌کنند یا به سادگی آن را بدیهی می‌انگارند. به علاوه، اگر عوامل داخلی و نهادهای منطقه‌ای با محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند، عوامل خارجی هم با محدودیت‌های زیادی مواجه‌اند.

دیدگاه نواقع‌گرایی که در چارچوب یک الگوی سیستمی ارائه شده است، چارچوب جامع و منسجمی برای مطالعه مسائل امنیتی منطقه‌ای ارائه نمی‌دهد. نواقع‌گرایان بیشتر بر روی سطح تحلیل نظام بین‌الملل تأکید دارند و مسائل منطقه‌ای را نیز از آن رهگذر می‌بینند و با مطرح کردن مفهوم نظام منطقه‌ای، قائل به تعامل میان سه سطح تحلیل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی نیستند.

## ۲. نظریه تعاملی

در این نظریه، منطقه به‌عنوان یک نظام فرعی و به‌منزله حلقه واسطه میان دولت‌های حاکم ملی

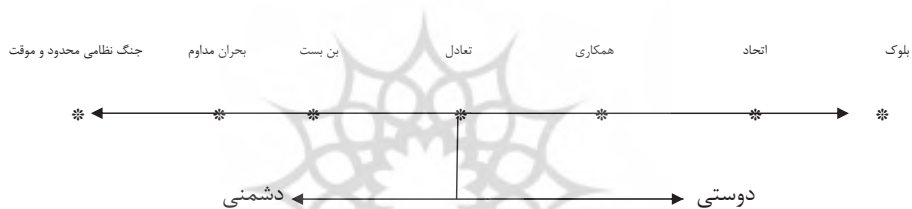
و نظام بین‌الملل عمل می‌کند و دارای سه بخش مرکزی، پیرامونی و نفوذی است و برای مطالعه منطقه، باید از چهار متغیر الگویی زیر استفاده کرد:

الف) ماهیت و سطح انسجام یا همبستگی در منطقه (همبستگی عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و سازمانی)؛

ب) ماهیت ارتباطات (ارتباطات فردی، نخبگان و همگانی)؛

ج) سطح قدرت (عوامل مادی، نظامی و انگیزشی)؛

د) ساختار روابط (روابط دولت‌های عضو یک منطقه، طیف روابط، علل روابط و ابزارهای روابط). ساختار روابط اعضای یک نظام را می‌توان بر اساس طیف زیر توصیف کرد که از همکاری نزدیک در یک بلوک و ساختار تا منازعه نظامی شدید و جنگ را در برمی‌گیرد (Cantori, 1970: 18).



وضعیت‌های بلوک، اتحاد و همکاری موقتی، از وجود نوع دوستی و وضعیت‌های منازعه نظامی مستقیم، بحران مداوم و بن‌بست، از وجود نوعی دشمنی حکایت می‌کند. در وضعیت بلوک، دو یا چند کشور همچون یک واحد سیاسی یکپارچه در سیاست بین‌الملل عمل می‌کنند. در وضعیت اتحاد، کشورها می‌پذیرند که به شیوه‌ای خاص به‌طور معمول، با ابزارهای نظامی به یکدیگر کمک کنند. در وضعیت همکاری موقتی، کشورها برای مقاصد خاص و برای مدت بسیار کوتاه به‌طور هماهنگ عمل می‌کنند. در وضعیت منازعه نظامی مستقیم، نیروهای نظامی کشورهای متخاصم عملاً با یکدیگر می‌جنگند. در وضعیت بحران مداوم، کشورهای درگیر بدون توسل به منازعه نظامی مستقیم، پیوسته می‌کوشند تا توازن قدرت بین یکدیگر را تغییر دهند. در وضعیت بن‌بست نیز کشورها با یکدیگر اختلاف و مجادله دارند ولی هیچ‌یک از آنها آمادگی یا توانایی تغییر رابطه موجود را ندارند. در وضعیت منازعه نظامی مستقیم، ابزارهایی که برای تغییر وضع موجود به کار می‌روند، ابزارهایی قهرآمیز و آگاهانه‌اند ولی در وضعیت بحران مداوم، ابزارهای اصلی ظرف‌ترند و شامل

مانور سیاسی، مسابقه تسلیحاتی، جنگ نیابتی محدود، مشاجرات لفظی، بحران و به‌طور کلی، وجود فضایی تنش آلود می‌شوند. در وضعیت بن‌بست، مجادله در سطح پایین تری است؛ زیرا هر دو طرف با توجه به شرایط موجود ترجیح می‌دهند که به جای رویارویی با عواقب تلاش برای برهم زدن توازن قدرت موجود، با وضع موجود سر کنند (Ibid, 18).

تنها در وضعیت تعادل است که دو طرف از رقابت و مبارزه قدرت دست کشیده‌اند. اینکه قدرت دو طرف برابر باشد یا نباشد، تفاوتی ندارد؛ دولتمردان هر دو طرف نه تنها وضع موجود را می‌پذیرند، بلکه آن را به هر وضع دیگری هم ترجیح می‌دهند. وضع موجود به‌عنوان توازن قدرت مطلوب پذیرفته می‌شود و مادامی که هیچ‌یک از دو طرف درصدد تغییر این موازنه موجود برنیایند، تعادل پیش شرط بسیاری از حالت‌های دوستی به‌جز پایین‌ترین سطوح همکاری محدود است.

با کاربرد این چهار متغیر الگویی در مورد یک منطقه، می‌توان به وجود بخش‌های مرکزی، پیرامونی (حاشیه‌ای) و نظام نفوذی (مداخله‌گر) پی برد.

"بخش مرکزی" از یک کشور یا گروهی از کشورها تشکیل می‌شود که مرکز ثقل سیاست بین‌الملل را در یک منطقه تشکیل می‌دهند و بیش از یک کشور را در برمی‌گیرد. ممکن است در یک منطقه، بیش از یک بخش مرکزی وجود داشته باشد (Ibid, 20).

"بخش پیرامونی" شامل آن دسته از کشورهای درون یک منطقه می‌شود که به‌وسیله عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و سازمانی از مرکز جدا شده‌اند. این بخش دارای فقدان تجانس است و تعامل کمی میان اعضای آن وجود دارد، دست‌کم عاملی که برای انتساب دولت‌های بخش پیرامونی به یک منطقه وجود دارد، عامل جغرافیایی است؛ گو اینکه عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی هم وجود دارند. بر این اساس، حاشیه در مقایسه با مرکز، از انسجام و ارتباطات کمتر و سطوح قدرت نامناسب و روابط ناپایدارتر برخوردار است. به‌طور معمول، بخش پیرامونی، نقش حائل میان دو منطقه را ایفا می‌کند و کشورهای حاشیه ممکن است عضو دو یا چند منطقه مجاور خود باشند (Ibid, 22).

"بخش مداخله‌گر (یا نظام نفوذی)" شامل قدرت‌های بزرگ خارج از منطقه است که در امور منطقه، صاحب نفوذ است و مداخله می‌کند. این قدرت‌ها بر ساختار روابط درون یک منطقه تأثیر می‌گذارند و به‌طور عملی، آن را تعیین می‌کنند. آنها ممکن است مسئول رقابت‌های مذهبی و قومی نباشند ولی قادرند با ترویج رقابت‌های قومی و مذهبی، تحمیل رقابت‌های سیاسی خویش بر منطقه و

تشویش ماجراجویی محلی، آتش اختلاف را دامن زنند. دخالت خارجی‌ان در یک منطقه دو نوع است: "دخالت دارای اهمیت سیاسی" و "دخالت فاقد اهمیت سیاسی". در این دیدگاه، "دخالت فاقد اهمیت سیاسی" شامل کمک‌های مادی، تجارت، سرمایه‌گذاری اقتصادی و فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی می‌شود که به‌طور معمول، روی توازن قدرت منطقه تأثیر نمی‌گذارد. قدرت‌های متوسط و تاحدودی قدرت‌های درجه دوم، به احتمال زیاد، به این نوع دخالت می‌پردازند. در مقابل، "دخالت دارای اهمیت سیاسی" روی توازن قدرت منطقه و به احتمال زیاد، روی توازن نظام اصلی هم تأثیر می‌گذارد. مواردی از این نوع دخالت عبارت‌اند از: کمک‌های اقتصادی یا نظامی تغییردهنده موازنه قدرت منطقه، اتحاد رسمی یا هرگونه توافقی که قدرت‌های خارجی را قادر می‌سازد که همچون کشورهای منطقه عمل کنند. این نوع دخالت هم به اهداف، قدرت، انگیزه، موقعیت جغرافیایی و جایگاه بین‌المللی کشور مداخله‌گر بستگی دارد. بدین ترتیب، تنها کشورهای دارای اهمیت سیاسی را می‌توان عضو نظام نفوذی دانست. قدرت‌های خارجی به‌طور مشخص به شیوه‌های زیر در سیاست یک منطقه دخالت می‌کنند: ترتیبات چند جانبه، ترتیبات دو جانبه، سرمایه‌گذاری اقتصادی و تجاری، مداخله نظامی، براندازی از طریق سازمان ملل متحد، فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی و تبلیغی.

تعامل مداوم میام توازن قدرت‌های خارجی در یک منطقه از یک سو و توازن کشورهای پیرامونی و مرکزی از سوی دیگر، باعث پیدایش نوعی "الگوی دخالت" قدرت‌های خارجی در منطقه می‌شود. این توازن دوگانه و متداخل، شالوده سیاست بین‌الملل در نظام نفوذی است. این دو نوع توازن، پیوسته روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. در شرایط خاص و به شیوه‌هایی که برشمردیم، قدرت‌های مداخله‌گر می‌توانند روی توازن اعضای یک منطقه تأثیر بگذارند؛ ولی در شرایط کنونی، اعضای مناطق می‌توانند ابتکار و تحرک زیادی از خود نشان دهند. آنها با تحریک دیپلماتیک می‌توانند رقبای خارجی خود را دچار بن‌بست سازند و یا از توازن قدرت‌های خارجی برای منافع ملی خود استفاده کنند. وجود یک قدرت خارجی واحد در یک منطقه بدین معناست که تنها یک قدرت خارجی توانسته‌است نفوذ خود را در آن منطقه تثبیت و یا دست‌کم از اعمال نفوذ دیگران جلوگیری کند. وقتی که چند قدرت خارجی برای اعمال نفوذ در یک منطقه رقابت می‌کنند، به احتمال زیاد، در آن منطقه کشمکش شدید وجود دارد؛ به‌ویژه در صورتی که کشورهای محلی، به نسبت، ضعیف هستند (Ibid, 14).

نگرش تعاملی، بخشی از نارسایی‌های نظریه نوواقع‌گرا را می‌پوشاند. طرح آنها از جهت تهیه یک

چارچوب تطبیقی کامل برای مطالعه روابط بین‌الملل منطقه‌ای و پر کردن شکاف میان سطوح تحلیل دولت و سیستم بین‌المللی و نیز اهمیت قرابت جغرافیایی در ایجاد منطقه و نقش سیستم‌های نفوذکننده در روابط منطقه‌ای قابل توجه است. اما با وجود این نظریه‌ها، نحوه کار آنها بر رویارویی با مسئله منطقه در دستور کار روابط بین‌الملل و ایجاد چارچوب تطبیقی مفصل برای درک عمومی دشوار است.

اما شاید مهم‌ترین مشکلی که در دو نگرش بالا - نواقح‌گرایی و تعاملی - وجود دارد، تأکید زیاد آنها بر مفهوم قدرت است که در دیدگاه نخست، قدرت نظام بین‌المللی و در دیدگاه دوم، تعامل میان سطوح مختلف قدرت مد نظر بوده است. تحولاتی که با پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام سیاسی شوروی به وقوع پیوست، نظریه پردازان روابط بین‌الملل را به ناتوانی تأکید بر مفهوم قدرت برای تبیین پدیده‌ها، تحولات و مسائل بین‌المللی آگاه کرد و موجی از نگرش‌های موسوم به پسامدرن و پساساختارگرا را در این رشته به وجود آورد و در نتیجه، این نظریه‌های جدید منجر به نوعی آشفتگی فکری در این حوزه شد. اما برخی از نظریه پردازان کوشیده‌اند تا با ادغام و تلفیق واقع‌گرایی و ساختارگرایی، به نوعی تجزیه و تحلیل امنیتی برای برخورد با مسائل کنونی رو آورند که مفهوم "امنیتی کردن" به صورت ماهیتی مرتبط با "سیاست قدرت" مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. یکی از این نظریه پردازان، باری بوزان است که با نقد دیدگاه‌های پیشین پیرامون امنیت منطقه‌ای، نگرشی جدید را ارائه می‌کند.

### ۳. نظریه مجموعه امنیتی

این نگرش ضمن انتقاد به مطالعه منطقه از دیدگاه صرف قدرت، امنیت را پدیده‌ای وسیع‌تر از قدرت دانسته است که بیشتر مسائل ناشی از تحمیل قدرت را در خود جای می‌دهد و برای شناخت بهتر الگوی منطقه‌ای و ماهیت ناامنی منطقه‌ای، علاوه بر روابط قدرت میان دولت‌ها، عواملی دیگر را نیز مورد مطالعه قرار می‌دهد. مفهومی که برای شبه‌سیستم‌های امنیتی منطقه‌ای و به‌عنوان وسیله‌ای برای تحلیل آن ارائه می‌شود. مجموعه امنیتی به گروهی از دولت‌ها اشاره دارد که علائق و نگرانی‌های امنیتی اصلی آنها به قدری زیاد است که امنیت ملی آنها را نمی‌توان جدا از یکدیگر ملاحظه کرد. عوامل اصلی یک مجموعه امنیتی عبارتند از (بوزان، همان: ۲۱۶):

(الف) آثار جغرافیا بر روابط بین دولت‌ها؛

(ب) روابط قدرت میان دولت‌ها؛

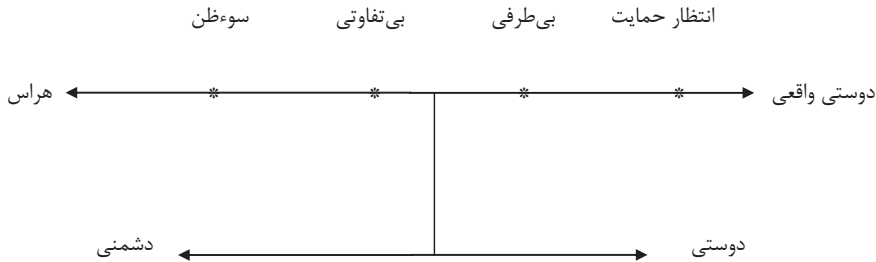
(ج) وابستگی متقابل، رقابت‌ها، منافع و تهدیدهای دول منطقه؛

د) الگوهای دوستی و دشمنی کمابیش پایدار میان دولت‌ها.<sup>۱</sup>

مجموعه‌های امنیتی قبل از هر چیز، با واقعیت‌های جغرافیایی منطبق‌اند و پدیده‌هایی محسوب می‌شوند که دارای ریشه‌های ژئوپلیتیک و تاریخی خاص هستند. آنها گویای نحوه نگرش هر دولت به محیط خود و رابطه آن با شدت تهدید نظامی و سیاسی و نزدیکی آنها از لحاظ محدوده دامنه ملاحظات امنیتی است. با توجه به نمود جدی‌تر تهدید در فاصله‌های نزدیک کنش و واکنش‌های امنیتی با همسایگان در اولویت نخست قرار می‌گیرد. همچنین، این مجموعه‌ها حاصل کنش و واکنش دو عامل آنارشی و جغرافیا هستند. ساختار سیاسی آنارشی، سبب رویارویی دولت‌ها با معضل امنیتی می‌شود اما شبکه وابستگی متقابل امنیتی تا حدی زیاد، در اثر موقعیت جغرافیایی تعدیل می‌گردد. به‌طور معمول، دولت‌ها روابط نزدیک‌تر با همسایگان خود را بر دیگران ترجیح می‌دهند. از آنجاکه این مجموعه‌ها از جغرافیا سرچشمه می‌گیرند، به‌ناچار تعدادی از دولت‌های کوچک را هم شامل می‌شوند که به‌خاطر قدرت اندک خود، تأثیر کمی بر ساختار مجموعه دارند و امنیت آنها تا حدود زیادی به الگوی دولت‌های بزرگ‌تر وابسته‌است و فقط موقعی می‌توانند تهدیدی برای یک قدرت بزرگ باشند که از مزایای اتحاد با قدرت‌های بزرگ‌تر برخوردار شوند.

روابط قدرت میان دولت‌ها به‌طور عمده، به دولت‌های بزرگ در سطح منطقه و نیز قدرت‌های خارجی مداخله‌گر در منطقه برمی‌گردد. گاه ممکن است که دولت‌های محلی به‌قدری ضعیف باشند که قدرت آنها چندان نمودی در خارج از مرزهای ملی نداشته باشد و ممکن است دولت‌های یک منطقه به‌قدری بزرگ باشند که امکان مداخله را به قدرت‌های خارج از منطقه ندهند و سرانجام اینکه، حضور قدرت‌های خارجی در منطقه به‌قدری قوی باشد که نمود عادی پویش امنیتی را در بین دول محلی سرکوب کند. مجموعه‌های امنیتی بر وابستگی متقابل در رقابت‌ها و منافع دول منطقه نیز تأکید دارند و علائم روشن این موضوع در سراسر سیستم مشهود است. این وابستگی متقابل ممکن است مثبت یا منفی باشد. شدت وابستگی متقابل امنیتی در بین اعضای مجموعه در مقایسه با شدت این رابطه میان آنها و دول خارج از مجموعه، بیشتر است. این موضوع به ما کمک می‌کند تا مرز بین مجموعه‌ها را بشناسیم (همان، ۲۱۹).

منظور از الگوی دوستی و دشمنی میان دولت‌ها، طیفی از دوستی واقعی تا هراس است.



در وضعیت "دوستی"، طیفی متشکل از دوستی واقعی تا انتظار حمایت یا حفاظت وجود دارد و منظور از "دشمنی" نیز روابطی است که در آن سوءظن و هراس حاکم باشد. چیزی که این دو قطب را از همدیگر جدا می‌کند، فاصله وسیعی از بی تفاوتی یا بی طرفی است که در آن دوستی و دشمنی یا به قدری ضعیف است که چندان به حساب نمی‌آید یا طوری به هم آمیخته است که گرایش آشکاری به هیچ طرف ندارد (همان).

این الگوی دوستی و دشمنی برخلاف نظریه‌های نواقع‌گرا، به موازنه قدرت ارتباط می‌یابد و بیش از آن، روند تاریخی دوستی و دشمنی اهمیت می‌یابد؛ به‌طور مثال، اختلافات مرزی، علاقه به جمعیت‌های مرتبط از لحاظ قومی، هم‌سویی ایدئولوژیک و ارتباطات مثبت و منفی تاریخی را نمی‌توان صرفاً با بررسی توزیع قدرت فهمید؛ بنابراین، شبه‌سیستم‌های امنیتی را در حقیقت، می‌توان به منزله الگوهای دوستی و دشمنی متمرکز در یک منطقه جغرافیایی خاص دانست. بوزان این عنصر را مهم‌ترین عنصری می‌داند که شکل‌دهنده ماهیت کلی روابط در منطقه هستند. از نظر او، تعیین مرز یک مجموعه امنیتی با سایر مجموعه‌ها اهمیت خاص دارد. او همچنین، تقسیم‌بندی‌های داخل مجموعه را نادیده نمی‌گیرد و برخی از آنها را دارای زیرمجموعه‌هایی مختلف می‌داند. بوزان برای نقش عوامل اقتصادی در مقایسه با عوامل نظامی، سیاسی و اجتماعی اهمیت چندانی قائل نیست (همان، ۲۲۷).

از نظر بوزان، مجموعه‌های امنیتی، بخشی از ساختار سیستم بین‌المللی به مفهومی نیستند که نواقع‌گرایان والتز تعریف کرده‌اند. البته او ضمن پذیرش طرح مورد نظر نواقع‌گرایان (ساختار آنارشیک نظام بین‌المللی)، مجموعه‌های امنیتی را دارای ساختار خاص خود دانسته است. او از آینده "ساختار بنیادی" به عنوان معیاری برای سنجش اهمیت تغییر در مجموعه امنیتی بهره گرفته است و دو عنصر اساسی این ساختار را، "الگوهای دوستی و دشمنی" و "توزیع قدرت" بین

دولت‌های اصلی می‌داند؛ به‌گونه‌ای که اگر در هر یک از اینها تغییری عمده ایجاد شود، مجموعه امنیتی را باید از نو تعریف کرد (همان، ۲۳۷).

او در مقام تحلیل مجموعه امنیتی از لحاظ "توزیع قدرت"، به‌طور کلی، از همان منطق قطبی شدن سیستم بهره می‌گیرد اما معتقد است که برخلاف تحلیل سیستمی، تغییر در توزیع قدرت در یک سیستم منطقه‌ای ممکن است علاوه بر دلایل خارجی، دارای دلایل داخلی نیز باشد. تجزیه یا ادغام بازیگران منطقه‌ای، اختلاف سطح توسعه بازیگران، سرعت نوسازی برخی دولت‌ها، جابه‌جایی عمده منابع از سرمایه‌گذاری در مصرف به‌سوی هزینه‌های نظامی، ورود فناوری‌های جدید نظامی، دستیابی به سلاح‌های ضربتی قوی از عوامل داخلی تغییر و تحول قدرت در سطح منطقه است. عوامل خارجی نیز به روش‌های گوناگون موجب تغییر ساختار قدرت و جابه‌جایی آن در منطقه می‌شوند: پیوستن بازیگران خارجی یا اتحاد آنها با دولت‌های منطقه، ارسال اسلحه یا مشارکت نیروهای مسلح خود یا کنار کشیدن آنها از مطالعات منطقه‌ای قدرت (همان، ۲۳۹).

اما تغییر و تحول الگوهای دشمنی و دوستی نیز ساختار منطقه را تغییر می‌دهد. حل مسئله مورد اختلاف یا گسترش آن و جدایی یا ادغام اعضا، زمینه تغییر در الگوی خصومت را فراهم می‌آورد. به‌طور معمول، بازیگران خارجی در مقایسه با توزیع قدرت، اثر کمتری بر الگوی خصومت محلی بر جای می‌گذارند؛ چراکه آنها منافع خود را پیگیری می‌کنند و شناخت الگوی محلی خصومت، راحت‌ترین راه برای نفوذشان است (همان، ۲۴۱). حالات ساختار کلی که می‌توان برای ارزیابی آثار تغییرات بر مجموعه امنیتی به کار برد، عبارت‌اند از: حفظ وضع موجود، تحول داخلی، تحول خارجی و فشار خارجی.

بوزان کوشیده است تا از نارسایی‌های نگرش سیستم نواقح‌گرایی و تعاملی دوری جوید و چارچوبی ارائه کند که رساتر باشد. او هم به ساختار آنارشی بین‌المللی و هم به محیط عملکرد بازیگران ملی در سطح منطقه توجه کرده و هم توزیع قدرت را در نظر قرار داده و هم الگوهای دوستی و دشمنی در سطح یک منطقه را مهم دانسته است. کاری که او کرده است، آن است که به قدرت محوری واقع‌گرایان، سیستم و ساختار محوری نواقح‌گرایان و نقش نظام مداخله‌گر، مفهوم جدید "الگوهای دوستی و دشمنی کمابیش پایدار" در سطح منطقه را افزوده است. او الگوهای قبلی را به دلیل تحولاتی چون استقلال دولت‌ها، آگاهی ملی دولت‌ها از حقوق و توان بالقوه برای سازماندهی سیاسی و گسترش سلاح‌های مدرن در جهان سوم ناکارآمد می‌داند. وی روابط درون هر مجموعه امنیتی را شامل طیفی از هرج‌ومرج تا جامعه امنیتی می‌داند که در فاصله میان دو سوی طیف،



وضعیت‌هایی چون کشمکش‌های منطقه‌ای و رژیم‌های منطقه‌ای قرار دارند (همان، ۲۴۵).



#### ۴. نظریه سیستمیک

موضوع اصلی نظریه سیستمیک شیپینگ تانگ، این استدلال است که چون محیط امنیتی یک سیستم است، راه درک محیط امنیتی و تنظیم استراتژی، نه یک رهیافت قراردادی با شناسایی تهدیدها، بلکه یک رهیافت سیستمیک می‌باشد. وی در تبیین ماهیت محیط امنیتی این مفهوم را کاملاً کاربردی تعریف می‌کند و بیان می‌کند که محیط امنیتی یک کشور هنگامی خوب است که احتمال وجود جنگ در آن اندک باشد و در صورت وقوع جنگ نیز کاملاً در آن پیروز باشد. وی در تعریف خود برای محیط امنیتی منطقه‌ای یا جهانی، به عوامل فوق، یک وضعیت دیگر نیز اضافه می‌کند و معتقد است که محیط امنیتی منطقه‌ای یا جهانی، هنگامی خوب است که احتمال گسترش جنگ در آن کم باشد (اسدی کیا، ۱۳۸۴: ۱۷۲). نظریه سیستمیک برای ارائه یک چارچوب تحلیلی جهت فهم محیط امنیتی، با شناسایی عوامل شکل‌دهنده محیط امنیتی آغاز می‌کند و سپس الگویی برای درک تعاملات میان این عوامل ارائه می‌نماید. تعیین عواملی که موجب شکل‌دهی محیط امنیتی هستند، با دو ملاحظه بدیهی شروع می‌شود:

اول، از آنجا که هر کشوری یک واحد جغرافیایی است، محیط امنیتیش بیش از همه، به وسیله موانع و محصورات ناشی از مرزهای جغرافیایی‌اش شکل می‌گیرد؛ اما نیروهای خارجی پیوسته این موانع را به چالش می‌کشانند؛ از این رو، نیروهای خارجی که می‌توانند در مرزهای جغرافیایی رسوخ کنند، همواره عوامل شکل‌دهنده محیط امنیتی هستند و چون در بسیاری از مواقع، قدرت آنها بر اساس فناوری نظامی می‌باشد، فناوری نظامی عاملی است که محیط امنیتی را شکل می‌دهد.

دوم، در هر اکوسیستمی، یک ارگانیسم نه فقط یک مصرف‌کننده بلکه شکل‌دهنده محیط خود نیز می‌باشد؛ به طوری که توسعه داخلی در یک کشور، نه تنها محیط خود آن کشور را اصلاح می‌کند بلکه محیط دیگر کشورها را نیز دگرگون می‌سازد. پاسخ دیگر کشورها، به نوبه خود، محیط دیگر

کشورها را شکل می‌دهد. بدین ترتیب، تعاملات کشور به کشور و توسعه داخلی و رفتار خارجی آنها عامل دیگری است که محیط امنیتی هر کشور را تشکیل می‌دهد.

چون رفتار خارجی هر کشور حداقل تا اندازه‌ای مشروط به تثبیت موقعیتش در ساختار بین‌المللی است (که به عنوان "توزیع نسبی قدرت" تعریف می‌شود)، ساختار بین‌المللی هم عامل مهمی است که محیط امنیتی را شکل می‌دهد. به‌طور خلاصه، چهار عامل عمده شامل موانع جغرافیایی، تعاملات کشور به کشور، ساختار نظام بین‌المللی و فناوری نظامی، محیط امنیت هر کشوری را شکل می‌دهند (همان، ۱۷۳). این نظریه پس از شناسایی عوامل شکل‌دهنده، چگونگی تقابل این عوامل و شکل‌دهی به محیط امنیتی را توضیح می‌دهد. تانگ معتقد است که چون محیط امنیتی یک سیستم است که به وسیله تعاملات پویای عناصر بسیاری شکل گرفته است، نمی‌توان با تمرکز بر یک یا دو عامل (مانند توزیع قدرت) یا با فهرست کردن آنها بدون فهم تعاملاتشان، درک درستی از آن داشت. وی سه نکته کلی در مورد اینکه چگونه تعاملات میان عوامل، محیط امنیتی کشورها را شکل می‌دهد، مطرح می‌کند:

۱. هیچ عاملی به تنهایی نمی‌تواند محیط امنیتی منطقه‌ای یا بین‌المللی در کل، و محیط امنیتی یک کشور را تعیین کند. در هر زمان معین، محیط امنیتی هر کشور را تنها با ارزیابی دقیق قدرت نسبی هر عنصر و کنش و واکنش آنها می‌توان فهمید.

۲. موانع جغرافیایی اولین نمود برای درک کل محیط امنیتی است؛ زیرا بر تأثیر عوامل دیگر متمرکز می‌شود؛ اما جغرافیا به تنهایی نمی‌تواند محیط امنیتی یک کشور را تعیین کند؛ زیرا عوامل دیگر همواره سعی دارند در موانع جغرافیایی رسوخ کنند.

۳. بهترین سناریو برای محیط امنیتی یک کشور چنین است: موانع جغرافیایی غیرقابل نفوذ باشد، کشور قوی باشد و با خویشتن‌داری رفتار کند، ساختار بین‌المللی فشارهای شدیدی اعمال کند و دفاع غالب باشد (همان، ۱۸۹). ماهیت سیستمیک محیط امنیتی، یک رهیافت سیستمیک را برای فهم آن ایجاب می‌کند.

### الگوی شناخت و تحلیل محیط امنیتی

در مجموع و در یک نگاه کلی به چهار دیدگاه و نظریه مطرح‌شده، می‌توان آنها را چنین ارزیابی کرد: نوواقع‌گرایان از منطق شکل‌گیری اتحادها استفاده کرده‌اند و هر منطقه را در قالب بزرگ‌تر نظام بین‌الملل می‌بینند و بر این اساس، ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در اثر فشارهای خارجی با حضور

قدرت‌های بزرگ جهانی و تحت تأثیر سلطه (هژمونی) معنا می‌یابد. با وجود اینکه نگرش مذکور در مورد تأثیر عوامل خارجی بر روی منطقه و منطق تعاملات استراتژیک، اطلاعات خوبی به ما می‌دهد، ولی در مورد تأثیر عوامل داخلی (منطقه‌ای و ملی) و مسئله هویت و منابع بازیگران سکوت می‌کند؛ مهم‌ترین نارسایی‌های آن نادیده گرفتن سطح منطقه‌ای و داخلی و نیز نادیده گرفتن مفهوم تحول و منطق آن است.

نظریه دوم، منطقه را حلقه واسط نظام ملی و بین‌المللی دارای سه بخش مرکزی، پیرامونی و مداخله می‌داند که باید با بهره‌گیری از متغیرهای همبستگی، ارتباطات، قدرت و ساختار روابط آنها را مورد مطالعه قرار داد. این نگرش، در نهایت، قدرت‌محور است و عوامل داخلی (همانند هویت و منافع بازیگران) و نیز منطق تحول در سیستم منطقه‌ای را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

در نظریه سوم، عوامل جغرافیا، روابط قدرت، وابستگی متقابل منافع و رقابت بازیگران و الگوهای دوستی - دشمنی میان آنها مد نظر است و به‌ویژه با تأکید بر چگونگی تحول مجموعه امنیتی با توجه به دو ساختار بنیادین آن (توزیع قدرت و الگوی دوستی - دشمنی)، سطح تحلیل داخلی (توجه به ساخت اجتماعی واقعیات و تجربه تاریخ ملت‌ها) را نیز از نظر دور نمی‌دارد. در نتیجه، سطح تحلیل منطقه‌ای و هم داخلی را در کنار سطح بین‌المللی مهم دانسته است و منطق تحول و پویایی را نادیده نمی‌گیرد.

سرانجام، نظریه چهارم، محیط امنیتی را به‌عنوان یک سیستم مورد مطالعه قرار داد و پس از شناسایی عوامل شکل‌دهنده، چگونگی تقابل و تعامل این عوامل و شکل‌دهی به محیط امنیتی را توضیح می‌دهد. این نظریه معتقد است که چون محیط امنیتی یک سیستم است که به‌وسیله تعاملات پویای عناصر بسیاری شکل گرفته است، نمی‌توان با تمرکز بر یک یا دو عامل مانند توزیع قدرت، یا با فهرست کردن آنها بدون فهم تعاملاتشان، به درک درستی از آن دست یافت؛ از این رو، می‌توان با استفاده از چهار دیدگاه مطرح‌شده، الگویی ترکیبی برای مطالعه محیط امنیتی به دست داد که براساس آن، محورهای زیر مورد بررسی قرار گیرد: ۱. بازیگران منطقه‌ای؛ ۲. ساختار نظام بین‌الملل؛ ۳. اهداف و منافع بازیگران؛ ۴. جغرافیا؛ ۵. الگوهای دوستی و دشمنی در منطقه.

با توجه به تعاریف ارائه‌شده، در این تحقیق، منظور از "محیط امنیتی" مجموعه عوامل، شرایط و موقعیت‌هایی است که بر روی سیستم اثرگذار بوده و سیستم مورد نظر را در رسیدن به اهداف خود مساعدت و یا ممانعت می‌نماید. بر این اساس، هر کشور در تعامل با محیطی قرار دارد که تحت تأثیر ویژگی‌ها و تحولات آن بوده و بر آن محیط تأثیر می‌گذارد. محیط امنیتی هر کشور، محدوده‌ای

جغرافیایی است که فرصت‌ها و تهدیدهای آن کشور در آن تعریف می‌گردد. تحولات محیط امنیتی می‌تواند شامل تحولات مثبت یا منفی باشد که قادر است محیط امنیتی دولت‌ها را دگرگون کرده و بر این اساس، در کنار چالش‌ها و تهدیدها، فرصت‌هایی استثنایی را فراهم آورد. این تحولات تأثیر مستقیم و تعیین‌کننده‌ای در محیط امنیتی دولت‌ها و نحوه تعامل بازیگران با آن برجای گذاشته‌است. مقابله با این تهدیدها و همچنین، بهره‌مندی از این فرصت‌های استثنایی به مدیریت و برنامه‌ریزی دقیقی نیاز دارد و استراتژیست‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در این چارچوب برعهده دارند. استراتژی امنیت ملی دولت‌ها بر اساس تصویری ترسیم می‌شود که در هر دوره از محیط امنیتی وجود دارد و واکنشی به تهدیدها و فرصت‌های برخاسته از محیط امنیتی است که بسته به اهداف، منافع، اصول ارزش‌های اساسی و میزان قدرت آن متفاوت خواهد بود.

## عوامل شکل‌دهنده محیط امنیتی

### ۱. بازیگران منطقه‌ای

برخی از صاحب‌نظران با تأکید بر این امر که قدرت، شاخص اصلی سیاست را تشکیل می‌دهد، صاحبان قدرت را نخستین عنصری ارزیابی می‌کنند که در بررسی محیط امنیتی باید به سیاست‌هایش توجه نمود (مورگنتا، ۱۳۷۹: ۷). بر این اساس، هر بازیگری در شبکه‌ای از روابط قدرت قرار دارد و حسب میزان نفوذ قدرت‌ها، می‌توان محیط امنیتی را تقسیم نمود؛ در نتیجه، این اقدام، شاهد تعریف لایه‌های مختلفی از قدرت هستیم که نقاط حساس محیط امنیتی را از غیر آن تفکیک می‌سازد؛ به‌طور مثال، از لحاظ جغرافیایی، محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران مشتمل بر چندین محیط جغرافیایی است که می‌توان آن را در پنج سیستم منطقه‌ای مجاور شامل حوزه خلیج فارس، غرب ایران، آسیای مرکزی، قفقاز، شرق ایران و همچنین، سیستم‌های غیرمجاور دسته‌بندی کرد (رضائی، ۱۳۸۴). از لحاظ بازیگران اصلی در این محیط امنیتی، علاوه بر ۱۵ کشور همسایه، همه قدرت‌های بزرگ نیز به‌نوعی خواهان برخورداری از یک نقش تعیین‌کننده در این محیط و در حال ایفای نقش هستند. همچنین، ناتو که به‌عنوان ترتیباتی و رای ترتیبات امنیتی و به‌عنوان قدرتمندترین ائتلاف نیز به‌صورت فزاینده‌ای در حال ایفای نقش در این محیط است. در نتیجه، تحولات در هر یک از این مناطق تأثیری مستقیم بر ایران خواهد داشت و فرصت‌ها و تهدیدهای ایران در آن مناطق قرار دارد و تعریف می‌شود. نکته مهم در مناطق جغرافیایی موجود در محیط امنیتی هر کشوری آن است که شکل‌گیری نهایی ساختار قدرت در این مناطق در حال

انجام است و این مناطق و نیز سیستم بین‌المللی، همگی در حال گذار و شکل‌گیری می‌باشند. این عامل باعث می‌گردد که همه بازیگران دریاوند که امنیت، حیات و نقش آنها در این سیستم، در حال شکل‌گیری است و به فعالیت‌های آنها بستگی دارد و این مسئله باعث افزایش پیچیدگی‌های منطقه و فشار کشورها می‌شود.

در تحلیل محیط امنیتی، استفاده از چهار عنوان به شرح زیر مورد توجه قرار می‌گیرد (غریب‌زندی، ۱۳۸۷: ۳۳).

**الف. محیط سفید:** بیانگر حوزه‌ای از روابط قدرت است که کمترین میزان توان ایجاد مانع و مخالفت در برابر سیاست‌های بازیگر عامل را دارا می‌باشد.

**ب. محیط قرمز:** بیانگر حوزه‌ای از روابط قدرت است که بیشترین میزان توانمندی را برای ایجاد مانع و مشکل در مقابل سیاست‌های بازیگر عامل داراست. در خصوص این دو محیط، سیاست کلی بر کاهش تعداد آنها به منظور مساعدسازی محیط برای تحقق استراتژی امنیتی بازیگر عامل است.

**ج. محیط نارنجی:** بخشی از روابط قدرت را شامل می‌شود که از حیث توان، امکان ایجاد مانع برای بازیگر عامل در وضعیت بی‌طرفی و خنثی قرار دارد؛ بنابراین، نیازمند نوعی از مدیریت است که نخست، بتوان آن را به جرگه همراهان ملحق نمود و در مرحله بعد، در صورت ممکن نبودن سیاست بالا، حداقل در همان وضع بی‌طرفی باقی بمانند.

**د. محیط سبز:** بخشی از روابط قدرت را شامل می‌شود که بازیگران همراه و موافق بازیگر عامل در آن قرار دارند. توسعه و تقویت این حوزه در مساعد نمودن محیط امنیتی برای بازیگر عامل نقش مهمی دارد.

بر این اساس، نخستین محیط سیاست عملی یک بازیگر در مواجهه با سایر قدرت‌ها (اعم از سازمان‌ها، اتحادیه‌ها یا ملت - دولت‌ها و ...) معنا و مفهوم می‌یابد (هالستی، ۱۳۸۳). از این محیط عموماً با عنوان محیط داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی تعبیر می‌شود که هر یک دربرگیرنده تعدادی از کانون‌های قدرت موثر بر استراتژی امنیتی بازیگر می‌باشد.

## ۲. ساختار نظام بین‌الملل

نظام بین‌الملل محیطی است که در آن، واحدهای سیاسی عمل می‌کنند؛ به طوری که رفتارها، جهت‌گیری‌ها، نیت‌ها و خواسته‌های واحدهای مزبور از نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیرد. بر اساس تعریف مورتون کاپلان، «نظام، از مجموعه‌ای از متغیرهای وابسته به یکدیگر تشکیل شده است و هرگونه تغییر در هر یک از عناصر متشکله نظام به سایر بخش‌های آن نیز سرایت می‌کند و آنها را

تحت تأثیر قرار می‌دهد» (محمدی، ۱۳۷۱: ۱۷). یکی دیگر از تعاریف نظام بین‌الملل، آن را به معنای قطب و مرکز ثقل سیاست بین‌الملل در دوره‌ای از تاریخ بشر معرفی می‌کند. در تعریف دیگری، نظام بین‌الملل به مفهوم محیطی در نظر گرفته می‌شود که در آن، کشورهای متعدد و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و مانند آن حضور دارند؛ به طوری که رفتار، جهت‌گیری و خواسته کشورهای مزبور از نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیرد. به نظر می‌رسد که نظام بین‌الملل در بردارنده هر دو تعریف فوق باشد؛ زیرا از یک سو، مرکز ثقلی است که سیاست‌ها و استراتژی‌های جهانی و منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از سوی دیگر، از مجموعه چند کشور تشکیل می‌شود.

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ساختار نظام بین‌المللی از وضعیت دو قطبی خارج و وارد دوران تازه‌ای شده‌است که ویژگی آشکار آن، سیال بودن و نامتعیّن بودن است. در این دوره گذار طولانی، اگرچه رخداد‌های مهمی چون ۱۱ سپتامبر، لشکرکشی امریکا به افغانستان و عراق به وقوع پیوست که سهم چشم‌گیری در تحولات سیاسی جهان داشته‌اند اما تاکنون ساختار مشخصی استقرار نیافته‌است. "دوران گذار" یک مرحله موقتی است که طی آن، یک نظام یا ساختار بین‌المللی از بین رفته و هنوز نظام و ساختار جدیدی جایگزین آن نشده‌است. این فرآیند زمان مشخصی ندارد اما بی‌انتهای نیز نمی‌باشد و در نهایت، یک ساختار جدیدی باید جایگزین آن گردد. این دوران را طی یک مرحله به مرحله دیگر دانسته‌اند و برای آن سه مرحله تعریف نموده‌اند:

۱. **مرحله پایانی نظام قدیم:** در این مرحله، نظام قدیم دیگر کارایی خود را به علل گوناگون از دست داده یا ورود بازیگران جدید، باعث برهم خوردن تعادل نظام قدیمی می‌شود و در این حالت، بی‌نظمی نیز حاکم می‌گردد؛

۲. **مرحله بی‌تفاوتی:** در این حالت، هنوز هیچ نظامی جایگزین نظام قدیم نشده‌است و یک حالت بی‌تفاوتی در کل بازیگران وجود دارد؛

۳. **بنیان‌سازی نوین:** در این مرحله، بازیگران نظام جدید بنیان‌های نوین خود را برای تشکیل سیستم جدید ارائه کرده و به طور آرام، به صورت نظام جدید پیش می‌روند. اگرچه در این مرحله هنوز بی‌نظمی‌هایی در کل سیستم دیده می‌شود.

تفاوت عمده‌ای که دوران گذار با دوران‌های تثبیت نظام دارد در این است که در دوران تثبیت و استقرار نظام، بازیگران، خود را تابعی از نظام بین‌الملل می‌دانند و در چارچوب آن نظام به تعامل با یکدیگر می‌پردازند؛ در حالی که در دوران گذار، هر بازیگری سعی می‌کند نظام بین‌الملل را بر اساس تمایلات و خواسته‌های خود شکل دهد و به عبارت دیگر، در این دوره، نظام بین‌الملل تابع بازیگران

اصلی در صحنه روابط بین‌الملل می‌باشد. نظریه پردازان و سیاستگذاران در این دوره تلاش می‌کنند تا نظام جدید مورد نظر خود را در قالب نظریه‌های جدید به‌عنوان الگو ارائه دهند. نظریه‌های مختلفی از جانب نظریه پردازان جهان در باب چگونگی شکل‌گیری نظام بین‌الملل آینده ارائه گردیده‌است. بعضی از نظریه پردازان آمریکایی، پایان جنگ سرد را زمینه بسیار مناسبی برای القای این اندیشه می‌دانند که نظم و صلح جهانی، حضور و استقرار قدرت مسلطی را ایجاد می‌کند که با تکیه بر منابع مادی و قدرت مطلقه خود، مدعی تأمین و تضمین امنیت و رفاه عمومی در جهان باشد. متعاقب این اندیشه، نظریه پردازان آمریکایی، دکترین جرج بوش پدر را با عنوان "نظم نوین جهانی" عرضه کردند. دکترین مزبور بر این پایه استوار بود که ایالات متحده آمریکا، تنها ابرقدرت باقی‌مانده از دوران جنگ سرد برای اعمال نفوذ مؤثر جهانی کماکان نیازمند حفظ میزان قابل توجهی از نیروی نظامی خویش می‌باشد. مهم‌ترین نظریه ابراز شده در این خصوص، متعلق به رئالیست ساختاری به نام "کنت والتز" می‌باشد. مکتب مبتنی بر این نظریه، قائل به این عقیده بود که اگرچه توزیع توانایی‌های جنگی در پایان جنگ دوم جهانی رقابت جنگ سرد میان دو ابرقدرت را ایجاد می‌نمود اما زمانی که در اواسط دهه هشتاد قرن بیستم میلادی اتحاد جماهیر شوروی از حفظ و تداوم توانایی نظامی خود بازمانده و الزاماً از صحنه رقابت کنار رفت، آمریکا به‌عنوان قدرت بی‌رقیب در نظام جهانی همچنان باقی مانده و می‌تواند و باید رأساً و به‌تنهایی رهبری جهان را برعهده بگیرد (محمدی، ۱۳۷۱: ۲۰).

شرط تداوم و استحکام نظم جدید می‌تواند بر پایه دو اصل اساسی قرار گیرد؛ نخست آنکه، دولت آمریکا همچنان و به‌تنهایی توانایی و اقتدار رهبری نظام سلطه را از نظر نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارا باشد. دوم آنکه، سایر اعضای جامعه جهانی تبعیت از چنین نظامی را پذیرا بوده و در مقابل خواسته‌های آمریکا تمکین نمایند و در صورت بروز تمرّد و نافرمانی آنها، آمریکا بتواند دولت متمرّد و نافرمان را تنبیه نموده و او را سر جای خود بنشاند. وجود و اعمال شرایط دوگانه فوق که اساس تداوم "نظام نوین جهانی" یا به‌عبارتی، نظام سلطه که بر پایه نظام تک قطبی و یا سلسله‌مراتبی بود، غیرممکن به نظر می‌رسید؛ زیرا نه جامعه آمریکا از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی امکان و انگیزه لازم و نیز شرایط کافی برای رهبری جهانی را دارا بود و نه قدرت‌های سلطه‌گر دیگر، آمادگی لازم برای پذیرش رهبری آمریکا را در خود می‌دیدند و در نتیجه، در اوایل دهه ۹۰، جهان شاهد نوعی تلاش آمریکا برای تثبیت این نظام و تمرّد سایر کشورها مبنی بر عدم قبول آن بوده‌است که در نهایت، منجر به ناکامی آمریکا در تحقق نظام تک قطبی با عنوان "نظم نوین جهانی" گردید و

در اینجا بود که از طرف دولت‌های دیگر مانند چین، نظریه نظام چندقطبی مطرح شد که البته مطلوب دولت آمریکا نبود و تاکنون نیز از پذیرش آن خودداری کرده‌است (محمدی، ۱۳۷۱). فرانسویس فوکویاما با پردازشی نو از اندیشه هگل درباره آخرالزمان، چنین می‌اندیشد که "جریان حقیقی تاریخ" در سال ۱۸۰۶ کمال معنوی پیدا کرده‌است و پس از ظهور و شکست محتوم فاشیسم و مارکسیسم، سرانجام به سیطره دموکراسی لیبرال می‌انجامد و به کمال مادی هم دست می‌یابد. او تنها جایگزین واقعی و معتبر فاشیسم و کمونیسم را لیبرالیسم می‌داند که فروپاشیده‌اند اما معتقد نیست که دیگر هیچ اندیشه‌ای وجود ندارد. بلکه به نظر او در نظریه "پایان تاریخ" برخی جوامع به صورت جوامع لیبرال موفق درآمده و سایرین هم از ادعای خود مبنی بر ارائه اشکال و الگوهای متفاوت و برتر درباره ساماندهی انسانی چشم می‌پوشند! در واقع، لیبرالیسم از آن رو بر جهان مسلط می‌شود که در برابرش، ایدئولوژی بسیج‌کننده‌ای برای رویارویی با آن وجود ندارد! این به‌منزله نقطه پایان تحول ایدئولوژیکی بشریت و جهانی شدن دموکراسی غربی به‌عنوان شکل نهایی حکومت با لوازم آن - یعنی شیوه زندگی سرمایه‌داری و میل به دستیابی به جامعه مصرفی که به لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی منجر می‌شود - است. او این رکود برخورد و تکاپوی اندیشه‌ها را پایان تاریخ می‌نامد؛ دورانی که در آن، شور و شوق‌ها از بین رفته و سده‌های ملالت‌باری در پیش خواهد بود. خصوصیات قرون گذشته - یعنی پیکار برای اکتشاف، آمادگی برای فداکاری برای آرمان‌های کاملاً انتزاعی و مجرد، نبرد ایدئولوژیکی جهانی که مستلزم بی‌باکی و شهامت و قدرت تخیل است - همگی جای خود را به حسابگری اقتصادی، جستجوی بی‌پایان راه‌حل‌های تکنیکی، نگرانی‌های مربوط به محیط‌زیست و ارضای توقعات مصرفی پیچیده می‌دهند! او درباره جهان سوم معتقد است که هنوز در تاریخ فرو رفته‌است و آن را تحقیر می‌کند و می‌گوید که جهان سوم در تحول ایدئولوژیکی جهان نقشی ندارد. از نظر او، تعارض شمال و جنوب (به جای شرق و غرب)، بیداری جهان اسلام، رشد ملی‌گرایی، شکست سیاست‌های توسعه، گسترش تروریسم، بحران سیستم پولی بین‌المللی، بی‌ثباتی بازارهای جهانی، قدرتمند شدن روزافزون چین، هند، ایران و برزیل، همگی فرعی بوده و تناقض بنیادین با لیبرالیسم ندارند بلکه "میراث مشترک ایدئولوژیکی بشریت" اهمیت دارد و این میراث مشترک، همان لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی است.

این دیدگاه مبتنی بر دیدگاه ایدئولوژیک ایالات متحده آمریکا است که سیاست آن فقط در چارچوب نحوه روابط و رویارویی با شوروی مفهوم می‌یافت و جدا از این مشغله، به انزواگرایی می‌رسید؛ همچنین، این دیدگاه درباره تاریخ، مبتنی بر نوعی داروینیسم اجتماعی است که مطابق



با آن، تنازع بقا و انتخاب اصلح صورت می‌گیرد. بر این اساس، در تنازع ایدئولوژی‌ها، لیبرالیسم به دلیل اصلح و بهترین بودن پیروز شده‌است. این برهان منطقی نیست بلکه یک نوع استدلال بر اساس میزان موفقیت کلاسیک اندیشه سوداگرانه است. دیدگاه فوکویاما مبین پایان روایت‌های تاریخ‌گرایانه و بحران شدید ایدئولوژی پیشرفت و مبتنی بر این پیش‌فرض است که تاریخ فقط یک حرکت خطی دارد؛ در حالی که تاریخ از نو زاده می‌شود و آن هم به شکل مرکزی، جمعی و با معنای فراوان. نقطه اشتراک کمونیسم و سرمایه‌داری یک نوع وهم و پندار بیهوده و درباره اهمیت درجه اول "اقتصاد" در سلسله‌مراتب مسائل اساسی انسان است (محمدی، ۱۳۸۹).

رئیس شورای روابط خارجی آمریکا اخیراً در مقاله‌ای اعلام نموده‌است که جهان بعد از یک دوره سلطه آمریکا، وارد عصر بی‌قطبی گردیده‌است. وی عنوان می‌کند که «ویژگی‌های اصلی روابط بین‌الملل قرن بیست و یکم، در حال حرکت به سمت جهان بی‌قطبی است؛ جهانی که سلطه بر آن، نه توسط یک یا دو یا حتی دولت‌های متعدد، بلکه توسط ده‌ها بازیگر که دارنده و اعمال‌کننده انواع گوناگون قدرت می‌باشند، تحقق می‌یابد». بر اساس این نظریه، نظام بین‌الملل "بدون قطب" شامل مراکز متعدد و فراوانی است که قدرت قابل توجهی دارند که نه تنها شامل قدرت‌های منطقه‌ای بلکه نهادهای غیردولتی و چندملیتی و حتی اشخاص می‌گردند. از دیدگاه وی، ورود به این دوره بی‌قطبی برای آمریکا آثار منفی فوق‌العاده‌ای خواهد داشت و تهدیدهای جدی و فراوانی را برای آمریکا به وجود خواهد آورد. یک جهان بی‌قطبی دیپلماسی را پیچیده‌تر خواهد کرد؛ زیرا چنین شرایطی نه تنها شامل درگیری بازیگران بیشتری خواهد شد بلکه فاقد ساختار و روابط مشخص و قابل پیش‌بینی، آن‌طور که جهان تک‌قطبی، دوقطبی و یا چندقطبی تعریف می‌گردید، می‌باشد (همان).

تحولات پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ساختار نظام جهانی را به شدت دگرگون ساخته‌است. این تحولات سبب شده‌است تا ویژگی‌های منطقه‌ای کشورها، در وضعیت جدید از برجستگی و نفوذ بیشتری برخوردار گردد. اندیشمندان در خصوص اینکه خصوصیات این ساختارها چیست و کدام نوع ساختار بین‌المللی باثبات‌تر و صلح‌آمیز است، بحث‌هایی طولانی داشته‌اند؛ به‌طور مثال، در خصوص ویژگی‌های نظام چندقطبی به موارد ذیل اشاره شده‌است:

**الف. امکان اتحادها و ائتلاف‌ها:** در چنین نظامی امکان دارد که بازیگران کوچک و آنهایی که از توان کمتری برخوردارند، با واحد دیگر دست به هم دهند تا سطح قدرت خویش را بالا ببرند و از توان قدرت مقابل بکاهند.

ب. **مانور قطب‌ها بیشتر است:** در این گونه نظام، میدان مانور قطب‌ها بیشتر است.

ج. **خاصیت آهن‌ربایی:** بر اساس همان ویژگی پیشین، نظام چندقطبی خاصیت آهن‌ربایی دارد؛ یعنی برخی از قطب‌ها به جانب همدیگر می‌روند و بعضی نیز همدیگر را دور می‌سازند؛ چراکه هیچ معامله پایداری در سیاست چندقطبی وجود ندارد (راست و استار، ۱۳۸۵)؛ اما این مباحث هرگز به‌طور کامل حل نشده و مغشوش‌تر باقی مانده است.

### ۳. اهداف و منافع بازیگران

از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های حاکم بر محیط امنیتی، اهداف و استراتژی بازیگران است. نمی‌توان واقعیت‌ها را به "عینیت‌ها" و محیط فیزیکی منحصر دانست؛ دلیل این امر نقش آفرینی برجسته عناصر ذهنی در معادلات امنیتی است که در پاره‌ای از موارد، نه تنها تحت تأثیر ساخت‌های مادی نیستند بلکه حاکم بر آنها و معناکننده این ساخت‌ها نیز می‌باشند. برای درک این معنا از محیط لازم است تا بین دو گونه از "واقعیت" تفکیک قائل شد: نخست، "واقعیت مادی" که به دلیل بهره‌مندی از مولفه‌های کمی، قابل مشاهده و سنجش است (مانند حضور نیروهای نظامی یک بازیگر در یک پایگاه با استعداد معینی از توان نظامی)؛ دوم، "واقعیت غیرمادی" که اگرچه هویت کمی ندارد اما برای بازیگر عامل یا بازیگر مقابل، چنان بدیهی و تأثیرگذار است که تصمیم و رفتار امنیتی‌شان بدون آنها معنا و مفهوم نمی‌یابد. بدین ترتیب، می‌توان به وجود یک محیط امنیتی پنهان درون "ذهنیت" بازیگران اشاره کرد که در جریان دیالکتیک عین - ذهن شکل می‌گیرد و در نهایت، "ساختار ذهنی بازیگر" را شکل می‌دهد. این محیط نیز به نوبه خود دارای عناصر مهمی است که به قرار زیر است:

#### عنصر اول: منافع

عنصر "منافع" به شاخص اصلی تنظیم روابط بازیگران تبدیل شده است و چنان که واقع‌گرایان تأکید دارند، هیچ معیاری را نمی‌توان سراغ گرفت که توانسته باشد همچون "منافع" در تنظیم مناسبات نقش ایفا نموده باشد. همین رویکرد است که در حوزه مطالعات و معادلات امنیتی توانسته است "رنالیسم امنیتی" را با مرکزیت "قدرت" برای تأمین منافع ملی پدید آورد که در آن، بین "منفعت" و "قدرتمندی" رابطه‌ای مستقیم برقرار است (افتخاری، ۱۳۸۱). مطابق این رویکرد واقع‌گرایانه، محیط امنیتی در سطح تحلیل ذهنیت‌ها، متأثر از نوع برداشت و ارزشی است که هر بازیگر برای "منافع خویش" قائل است. به عبارت دیگر، نمی‌توان به تصویر جامع و صحیحی از محیط امنیتی دست یافت مگر آنکه از منافع بازیگران و میزان ارزشمندی آنها برای هر بازیگر، قبلاً اطلاع حاصل شده باشد. بر این اساس، "محیط ذهنی" مشتمل بر چند حوزه اصلی به شرح زیر است:

۱. "منافع حیاتی" که شامل مجموع منافعی است که بازیگر در خصوص آنها حاضر به چانه‌زنی نبوده‌است و به دلیل ارتباط هویتی آنها با وجود بازیگر، پرداخت هرگونه هزینه‌ای جهت صیانت از این منافع را تقبل می‌نماید؛

۲. "منافع مهم" که شامل مجموعه منافعی است که از ارزش بالایی برای بازیگر برخوردارند، اما این اهمیت مانع از اتخاذ سیاست‌های مسالمت‌جویانه و رضایت به چانه‌زنی در قبال دریافت منافعی برتر از سوی بازیگران در مواقع ضروری و حساس نمی‌شود. در واقع، منافع مهم، قابل چانه‌زنی هستند اما این سیاست، اولویت اول بازیگر را شکل نمی‌دهد و هزینه آن نیز برای بازیگران مقابل بسیار بالا ارزیابی می‌شود؛

۳. "منافع حاشیه‌ای" که با هدف چانه‌زنی و صیانت از سایر منافع بازیگر وضع می‌شوند و بنابراین، از حیث حجم و تنوع، بسیار زیاد هستند و بازیگران مایلند بیشتر با این دسته از منافع خویش در عرصه سیاست عملی ظاهر شوند تا دست ایشان برای استفاده از ابزارهای مختلف سیاسی باز باشد (هالستی، ۱۳۸۳: ۲۱۱).

بر این اساس، مشخص می‌شود که "محیط ذهنی" از حیث امنیتی تابع گزاره‌های زیر خواهد بود:  
الف. در صورتی که سطح تعارض / همکاری به منافع حیاتی ارتقا یابد، شاهد شکل‌گیری برخوردها / ائتلاف‌های قوی و مستمر خواهیم بود.

ب. در صورتی که سطح تعارض / همکاری به منافع مهم ارتقا یابد، شاهد شکل‌گیری الگوهای موازنه قوا خواهیم بود که متأثر از روابط قدرت در عرصه سیاست عملی است و نسبتاً از ثبات و پویایی برخوردارند.

ج. در صورتی که سطح تعارض / همکاری به منافع حاشیه‌ای تنزل یابد، شاهد شکل‌گیری متزلزل‌ترین گونه‌های تعامل بین بازیگران خواهیم بود که از ثبات و پویایی قابل توجهی برخوردار نیستند (افتخاری، ۱۳۸۷: ۳۹).

گزاره‌های سه‌گانه بالا، از وجود محیط‌های امنیتی ذهنی متفاوتی سخن می‌گویند که در معادلات امنیتی باید مورد توجه بازیگران قرار گیرد. این امر که همکار یا رقیب یک بازیگر در اهداف و سیاست‌های اعلامی خود، تا چه میزان جدیت دارد، موضوع مهمی است که می‌تواند سمت‌وسوی استراتژی‌های امنیتی را متحول سازد. نتیجه آنکه، در مقام سنجش محیط امنیتی، لازم است تا به "منافع بازیگران" و مناسبات بین آنها توجه شود.

**عنصر دوم: انگیزه‌ها**

اگرچه در نگرش‌های اثباتی "منافع" تنها عنصر موثر در شکل‌دهی به ذهنیت بازیگران به شمار می‌آید که هیچ بدیلی برای آن نمی‌توان سراغ گرفت، رویکردهای تفسیری و انتقادی این مرجعیت را نقد کرده‌اند و بر این اعتقادند که "منافع" نیز در پرتو اصول و مبانی دیگری شکل می‌گیرند و تعریف می‌شوند که نمی‌توان به نقش برجسته آنها در امنیت‌سازی توجهی نکرد. بدین ترتیب، شاهد شکل‌گیری محیط تازه‌ای در سطح ذهنیت‌ها هستیم که به مراتب "ناپیداتر" از منافع است و به صورت نامحسوسی به شکل "انگیزه" درون ذهنیت هر بازیگر تعریف می‌شود. انگیزه‌ها اگرچه نامحسوس و ناپیدا هستند و چه بسا بازیگران آنها را مخفی یا دگرگون جلوه دهند، اما در عرصه سیاست عملی، طراحی و اجرای استراتژی‌های امنیتی کاملاً تأثیرگذارند. از این منظر می‌توان "سیاست امنیتی" را تابعی از "انگیزه بازیگر" ارزیابی کرد که در قالب اشکال زیر قابل‌شناسایی هستند (افتخاری و نصری، ۱۳۸۳: ۸۴):

۱. انگیزه سلطه‌طلبی؛ که بازیگر را به سوی استراتژی‌های خشونت‌آمیز مبتنی بر اعمال زور هدایت می‌کند؛
  ۲. انگیزه جلب رضایت؛ که بازیگر را به سوی استراتژی‌های تعاملی مبتنی بر احترام متقابل هدایت می‌کند؛
  ۳. انگیزه صیانت از شرایط؛ که بازیگر را به سوی استراتژی‌های محافظه‌کارانه مبتنی بر ثبات هدایت می‌کند؛
  ۴. انگیزه صیانت از خود؛ که بازیگر را به سوی استراتژی‌های وابستگی مبتنی بر جلب حمایت قدرت‌های برتر هدایت می‌کند.
- آنچه از تقسیم‌بندی بالا می‌توان استنتاج کرد آن است که منافع به‌عنوان تصویر عینی "ذهنیت" به‌نوبه خود از انگیزه‌ها تأثیر می‌پذیرند. بدین ترتیب، محیط ذهنی حداقل دارای دو بعد کمی و کیفی است که باید به صورت توأمان مدنظر باشند. اگرچه محیط‌های عینی به صورت مستقیم در تصمیم‌ها و سیاست‌های امنیتی بازیگران تأثیر می‌گذارند و اهمیت آنها پیوسته مورد توجه تحلیل‌گران است اما نمی‌توان از نقش عواملی غافل شد که در ورای زمینه واقعی هستند. آنچه با عنوان عمومی "ایده‌ال" از آن یاد می‌شود، در بردارنده طیفی از عوامل مختلف است که نقش حساس و مهم تولید انگیزه‌های امنیتی را برای هر بازیگر ایفا می‌نماید. بر این اساس، می‌توان دو محیط اصلی شامل "هویت تاریخی" و "هویت ایدئولوژیک" را شناسایی کرد.
- هویت‌های تاریخی‌ای به صورت ناپیدا در خاطره ازلی بازیگران حضور دارد که سیاست و حکومت

آنها را در عرصه عمل تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بر این اساس، هر بازیگر دارای یک ذهنیت تاریخی است که او را به‌رغم هنجارها و اصول حاکم در هر عصر و زمانه‌ای به سمت‌وسویی خاص سوق می‌دهد. به همین دلیل است که می‌بینیم ملتی از زیر آوارهای جنگ و سلطه بیگانگان سر بیرون می‌آورد و تمدنی نوین را بنیاد می‌گذارد یا برخلاف تمامی تعهدات، به اصول و حقوق مدرن پشت نموده و قصد تجاوزگری می‌کند. از این منظر، "هویت تاریخی" بازیگر، بخشی از "زمینه ایده‌آل" تصمیم‌ها و رفتاری امنیتی او را شکل می‌دهد که در بستر تاریخ تعیین یافته‌است. این عنصر اگرچه ممکن است به گفتار نیاید یا آشکارا به آن اشاره‌ای نشود، اما در عمل تأثیرگذار است و معادلات امنیتی را - همچون سایر رفتارهای بازیگر - تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اگر "هویت تاریخی" را معرف بعد "تجربه‌شده" ایده‌آل‌های بازیگر بدانیم، آن‌گاه می‌توان "هویت ایدئولوژیک" را بیان‌کننده بخش "تجربی‌نشده" ایده‌آل‌ها دانست. بدین ترتیب، می‌توان با مراجعه به تصویر بازیگر از "آینده" و نوع "فرجامی" که برای جریان تاریخ قائل است، به "هویتی" دست یافت که "عینیت" ندارد، اما به دلیل "اعتباری" که نزد بازیگر دارد، می‌تواند در تولید انگیزه و در نتیجه آن، صدور افعال خاصی تأثیرگذار باشد. این بعد از هویت بازیگر که در ارتباط مستقیمی با "فرجام‌شناسی" او قرار دارد، از دیرباز مورد توجه نظام‌های سیاسی مختلف بوده‌است و سعی کرده‌اند تا از این طریق، الگوی مثالی‌ای برای "نظم مطلوب" ترسیم و بر مبنای آن الگوهای رفتاری را تعریف کنند و سیاست‌ها را شکل دهند.

نکته مهم در خصوص این بخش از محیط امنیتی، آن است که دارای "جنبه اعتقادی" است؛ بنابراین، در قیاس با ابعاد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری محیط واقعی، بسیار "دیریاب" و تأثیرگذاری آن "پنهان‌تر" است. به همین دلیل است که معمولاً به کارکردها و کارویژه‌های آن در وضعیت عادی کمتر پرداخته می‌شود و صرفاً در مواقعی که نوعی بحران از ناحیه گردش‌های ناگهانی در رفتار بازیگران پدید می‌آید، توجه به آنها جلب می‌شود. با این حال، اهمیت پیامدهای ناشی از این محیط و همچنین، اقبال زیاد بازیگران به ابعاد اعتقادی نظم جهانی (که در نظریه‌های مختلف برخورد تمدن‌ها، پایان تاریخ و ... قابل مشاهده است) ما را بدان‌جا رهنمون سازد که از احیای اهمیت این محیط در معادلات امنیتی در دوره پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سخن بگوییم. از این منظر، لیبرال دموکراسی بر آن است تا هویت ایدئولوژیک سایر بازیگران را به تسخیر و سلطه خویش درآورد و بدین‌وسیله، محیطی تازه را حاکم سازد که در آن "جریان اعتقادات" هم‌سو با اصول و مبانی لیبرال دموکراسی جریان یابد. اگر چنین پروژه‌ای محقق گردد، درواقع، محیط اعتقادی که

تاکنون برای غرب و آمریکا مولد بزرگ‌ترین حرکت‌های ناامنی ساز بوده‌است، مهار می‌شود و لیبرال دموکراسی خواهد توانست نسبت به استقرار نظم جهانی مطلوب خود بر بنیاد هنجارها و ارزش‌های خود، با اطمینان خاطر اقدام ورزد.

#### ۴. جغرافیا

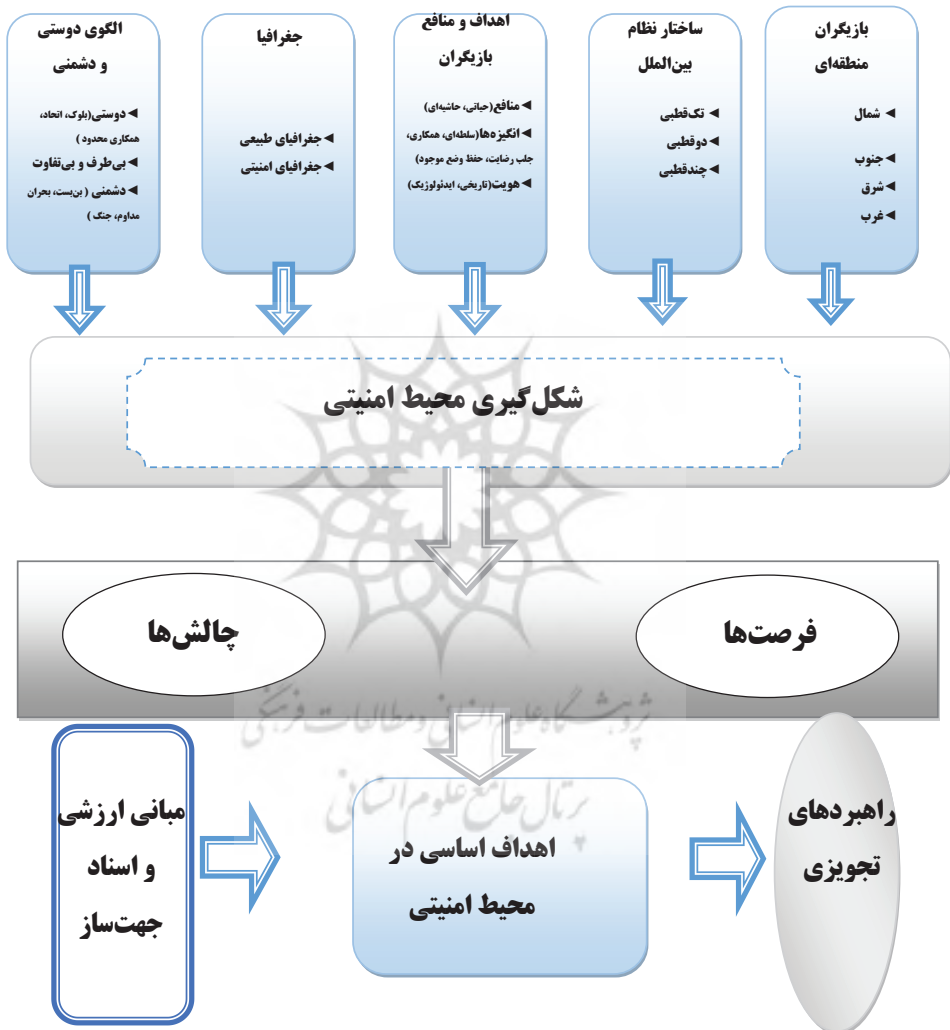
توجه به بعد سرزمینی قدرت، از جمله نکات مهمی است که در تمامی متون مربوط به تحلیل سیاسی - اعم از کلاسیک و نوین - می‌توان از آن سراغ گرفت. ورود عنصر "جغرافیا" به درون تمامی گفتمان‌های امنیت از جمله نکاتی است که اهمیت این رویکرد را اثبات می‌کند. به گونه‌ای که شاهد پردازش مفاهمی چون "جغرافیای سیاسی" یا "ژئوپلیتیک" و "ژئواستراتژی" در حوزه‌های سیاست و مدیریت استراتژیک هستیم که هر یک دربردارنده بعدی از توانمندی جغرافیا برای ایفای نقش در معاملات امنیتی - استراتژیک است. از این منظر، می‌توان دو ارزش محیطی برای "جغرافیا" در حوزه مطالعات امنیتی شناسایی کرد؛ نخست، "جغرافیا طبیعی" که دارای قدمت و رواج بیشتری در حوزه مطالعات امنیتی می‌باشد و هدف از آن، نشان دادن این امر است که چگونه ممکن است تهدیدهای امنیتی با هدف قراردادن امکانات جغرافیای باز یگر نسبت به تضعیف یا زوال منافع او اقدام کنند و نیز این امر که چگونه می‌توان از امکانات و قابلیت‌های طبیعی برای افزایش ضریب امنیتی بهره جست. از این منظر، ارزیابی محیط امنیتی دلالت بر شناسایی تمامی مقدرات و امکاناتی دارد که باز یگر می‌تواند با مدیریت مناسب آنها ضریب ایمنی خویش را افزایش دهد؛ برای مثال، استقرار و توسعه کارخانه‌ها و مراکز استراتژیک در مناطق خاصی از کشور، آمایش سرزمینی در راستای پراکنش هدفمند جمعیت و مقولاتی از این قبیل که همگی با این ملاحظات امنیتی قابل درک و معنا هستند. گذشته از این کارکرد برای جغرافیا، امروزه، شاهد توجهات جدیدی به این مقوله هستیم که حاکی از ارتقای جایگاه جغرافیا در مطالعات و معادلات امنیتی است که از آن، می‌توان به "جغرافیای امنیتی" تعبیر کرد. منظور از این واژه، بررسی و شناسایی کانون‌های تهدید یا فرصت‌ساز جهت یک باز یگر یا مجموعه‌ای از باز یگران با تأکید بر حوزه جغرافیایی است که امکان فعال شدن آن کانون‌ها در آنجا وجود دارد. به عبارت دیگر، جغرافیای امنیتی تصویری جغرافیایی از امنیت باز یگر را ارائه می‌دهد و مطابق آن مشخص می‌شود که عمده‌ترین تهدیدها و فرصت‌های احتمالی برای باز یگر در چه نقاطی قرار دارند؛ برای مثال، تلاش استراتژیست‌هایی چون هانتینگتون که از تکوین مرزهای خونین بین دو گفتمان غربی - از یک سو - و اسلام و کنفوسیوس - از سوی دیگر - سخن می‌گویند، در این چارچوب قابل درک و تفسیر است. جغرافیای امنیتی به‌عنوان

یک الگوی تحلیلی برای ارائه تصویری جایگزین تصویر امنیت دوران جنگ سرد در دستور برخی از تحلیل گران و استراتژیست‌ها قرار گرفته و بیان کننده آن است که این سطح از تحلیل محیط امنیتی، مهم‌ترین سطحی است که در زمینه واقعی امنیت در حال بررسی می‌باشد (هانتینگتون، ترجمه امیری، ۱۳۸۲). بر این اساس، اتخاذ هر نوع استراتژی نسبت به دیگر دولت‌ها بدون لحاظ موقعیت جغرافیایی آن نسبت به همسایگان، غیر واقع بینانه و غیر منطقی خواهد بود.

### ۵. الگوهای دوستی و دشمنی در منطقه

روابط اعضای یک نظام منطقه‌ای را می‌توان بر اساس طیفی توصیف کرد که از همکاری نزدیک در یک بلوک و ساختار تا منازعه نظامی شدید و جنگ را در برمی‌گیرد. وضعیت‌های بلوک، اتحاد و همکاری موقتی از وجود نوعی دوستی و وضعیت‌های منازعه نظامی مستقیم، بحران مداوم و بن‌بست از وجود نوعی دشمنی حکایت می‌کند. در وضعیت بلوک، دو یا چند کشور همچون یک واحد سیاسی یکپارچه در سیاست بین‌الملل عمل می‌کنند. در وضعیت اتحاد، کشورها می‌پذیرند که به شیوه‌ای خاص به‌طور معمول با ابزارهای نظامی، به یکدیگر کمک کنند. در وضعیت همکاری موقتی، کشورها برای مقاصد خاص و برای مدت بسیار کوتاه به‌طور هماهنگ عمل می‌کنند. در وضعیت منازعه نظامی مستقیم، نیروهای نظامی کشورهای متخاصم عملاً با یکدیگر می‌جنگند. در وضعیت بحران مداوم، کشورهای درگیر بدون توسل به منازعه نظامی مستقیم، پیوسته می‌کوشند تا توازن قدرت بین یکدیگر را تغییر دهند. در وضعیت بن‌بست، کشورها باز هم با یکدیگر اختلاف و مجادله دارند، ولی هیچ‌یک از آنها آمادگی یا توانایی تغییر رابطه موجود را ندارند. در وضعیت منازعه نظامی مستقیم، ابزارهایی که برای تغییر وضع موجود به کار می‌روند، ابزارهایی قهرآمیز و آگاهانه‌اند ولی در وضعیت بحران مداوم، ابزارهای اصلی ظریف‌ترند و شامل مانور سیاسی، مسابقه تسلیحاتی، جنگ محلی محدود، مشاجرات لفظی، بحران و به‌طور کلی، وجود فضایی تنش‌آلود می‌شوند. در وضعیت بن‌بست، مجادله در سطح پایین‌تری است؛ زیرا هر دو طرف با توجه به شرایط موجود ترجیح می‌دهند که به جای رویارویی با عواقب تلاش برای برهم‌زدن توازن قدرت موجود، با وضع موجود سر کنند (Cantori, 1970). تنها در وضعیت تعادل است که دو طرف از رقابت و مبارزه قدرت دست می‌کشند. این امر که دو طرف از قدرت برابر برخوردار باشند یا نباشند، تفاوتی ندارد: دولتمردان هر دو طرف، نه تنها وضع موجود را می‌پذیرند، بلکه آن را به هر وضع دیگری هم ترجیح می‌دهند. وضع موجود به‌عنوان توازن قدرت مطلوب پذیرفته می‌شود و مادامی که هیچ‌یک از دو طرف در صدد تغییر این موازنه موجود برنیایند، تعادل پیش شرط اکثر حالت‌های

دوستی به جز پایین ترین سطوح همکاری محدود است. یک تقسیم بندی دیگر، این روابط را شامل طیفی از هرج و مرج تا جامعه امنیتی می داند که در فاصله میان دو سوی طیف، وضعیت هایی چون کشمکش های منطقه ای، رژیم های منطقه ای قرار دارند (Ibid. 20).



الگوی شناخت و تحلیل محیط امنیتی



## نتیجه‌گیری

با وجود ارتباط وثیق و عمیق بین محیط امنیتی و فرآیند تدوین و تجویز استراتژی‌های امنیتی، چارچوب و الگوی خاص و مشخصی برای تحلیل و تبیین رابطه میان این دو وجود ندارد؛ از این رو، پژوهش حاضر با طرح این پرسش که چه ارتباطی میان محیط امنیتی یک کشور و استراتژی امنیتی آن وجود دارد، تلاش نمود تا با بررسی نظریه‌های موجود با ارائه یک الگوی تحلیلی در این زمینه، چارچوب روش‌شناختی مشخصی برای شناخت و تحلیل محیط امنیتی و ارتباط آن با استراتژی‌های امنیتی ارائه نماید. در واقع، محیط امنیتی یک بازیگر ورودی و نهاده نظام راهبری و تدوین استراتژی امنیتی محسوب می‌شود که این ورودی در فرآیند ادراک محیطی و دریافتی که تصمیم‌سازان و استراتژیست‌ها از داده‌های محیط امنیتی دارند، پردازش شده و خروجی آن با نگاه به جهت‌سازهای راهبردی و در قالب کنش‌ها، تصمیمات و استراتژی‌های امنیتی بروز و ظهور می‌یابد. بر اساس این الگو، مراحل انجام کار با توجه به عناصر مؤثر شناسایی شده در محیط امنیتی کشور و سنجش ارتباط موضوعی این عناصر است. منظور از ارتباط موضوعی، "مشخص نمودن میزان ارتباط عوامل شناسایی شده و اهداف امنیتی کشور" است. در مرحله بعد، به شناسایی مهم‌ترین چالش‌ها و فرصت‌های محیط امنیتی پرداخته شده و با مشخص شدن عوامل اصلی فرصت‌ها و چالش‌ها، به سنجش این عوامل با اهداف اساسی "سنجش عوامل با اهداف اساسی" پرداخته می‌شود. این اهداف اساسی متأثر از جهت‌سازهای راهبردی می‌باشد؛ جهت‌سازهایی که با توجه به مبانی آن، نقش تعیین‌کننده‌ای در تعیین مطلوبیت‌ها و اهداف اساسی دارند. با شناسایی این عوامل، "تعیین شدت عاملی" و تلفیق این دو با هم، شناسایی عوامل اصلی چالش و فرصت در محیط امنیتی حاصل می‌شود. با مشخص شدن نتایج این مرحله از تحلیل، به آخرین مرحله - یعنی شناسایی و ارائه راهبردهای اساسی با توجه به موارد سنجش جذابیت راهبردها "امکان‌پذیری" و "مقبولیت" - پرداخته خواهد شد.

## فهرست منابع

### منابع فارسی

- اسدی کیا، بهناز (۱۳۸۳)، "تحلیل سیاست خارجی از فرآیند تطبیقی"، فصلنامه علمی راهبرد، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، سال دوازدهم، شماره ۱، صص ۵۶ - ۶۹
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران، پژوهشکده

## مطالعات راهبردی

- افتخاری، اصغر (۱۳۸۷)، محیط امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی

- افتخاری، اصغر؛ نصری، قدیر (۱۳۸۴)، روش و نظریه در امنیت پژوهی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی

- امینیان، بهادر (۱۳۹۰)، "محیط امنیتی ایران و تحولات بیداری اسلامی"، فصلنامه آفاق امنیت، سال چهارم، شماره ۱۳، صص ۵ - ۱۷

- بوزان، باری (۱۳۷۸)، مردم، دولت‌ها و هراس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی  
- تانگ، شپینگ؛ اسدی کیا، بهناز (۱۳۸۴)، "نظریه نظام‌واره محیط امنیتی"، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال سوم، شماره ۹، صص ۱۶۷ - ۲۰۲

- دراسل، الاسدایر؛ اچ بلیک، جرالده (۱۳۸۶)، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه میرحیدر دره، تهران، وزارت امور خارجه

- دوئری، جیمز؛ فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۶)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران، قومس

- راست، بروس؛ هاروی، استار (۱۳۸۵)، سیاست جهانی محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب، ترجمه علی امیدی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

- رضایی، محسن (۱۳۸۴)، ایران منطقه‌ای، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح  
- سجادی‌پور، سیدمحمد کاظم (۱۳۷۳)، "روش‌شناسی و مطالعات منطقه‌ای؛ ضعف‌ها و قوت‌ها"،

مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، سال هشتم، شماره ۳۳، صص ۱۹ - ۳۱  
- غریباق زندی، داود (۱۳۸۷)، محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی

- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۰)، "تأثیر محیط امنیتی منطقه‌ای بر سیاست دفاعی دولت‌ها"، فصلنامه سیاست دفاعی، سال نهم، شماره ۳۴، صص ۴۷ - ۷۲

- محمدی، منوچهر (۱۳۷۱)، "نظم نوین جهانی"، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۲۸، صص ۷۵ - ۹۹

- محمدی، منوچهر (۱۳۸۶)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ اصول و مسائل، تهران، نشر دادگستر

- مورگنتا، هانس؛ تامپسون، کنت (۱۳۸۰)، سیاست میان ملت‌ها، تلاش در راه قدرت و صلح، تهران، وزارت امور خارجه

- هالستی، کی. جی. (۱۳۷۹)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سعدی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۲)، "رویارویی شدن‌ها"، ترجمه مجتبی امیری، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هجدهم، شماره ۶۹، صص ۱۰۴ - ۱۱۲

- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۴)، نظریه برخوردن شدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری، تهران، وزارت امور خارجه

#### منابع انگلیسی

Louis J. Cantori & Steven L. Spigel (1970), The International Politics of Regions: - A Comparative Approach, Englewood Cliffs, N.J. Prentice Hall

